[illegible]

ملفوظات سلطان بے نظیر کتاب مستطاب اینہ ملقب بہ کلمات طیبات

رقعات عالمگیر

[illegible]

[illegible] ١٢٦١ [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از ثنای ثنای پادشاهی که سلطنتش مصون از زوال و انتقال است پس از املای ستایش
جهان پناهی [illegible] سلاطین عالم [illegible]
برای [illegible]
عالمگیری ملقب [illegible] پادشاه و [illegible]
محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر پادشاه [illegible]
سعادت [illegible] از پادشاه زاده کلان سلطان [illegible] شاه عالم بهادر [illegible]
[illegible] سلطان محمد اعظم شاه بهادر پادشاه زاده دیگر [illegible]
[illegible] سلطان محمد اعظم شاه بهادر [illegible]
کلان آن حضرت [illegible] فرزند زاده [illegible] محمد معز الدین بهادر پسر کلان
[illegible] شاه عالم بهادر [illegible] سلطان محمد اعظم شاه بهادر و فرزند زاده [illegible]
[illegible] شاه عالم بهادر [illegible]
[illegible]

(?) خان فیروز جنگ مخاطب است از خطاب غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ و نصرت جنگ اختصار القاب ذوالفقار خان
بهادر نصرت جنگ و میرزا بخشی ایماست از میرزا صدر الدین محمد خان صفوی و میر آتش از زبیب خان
و محمد بندها اختصار اسم حمید الدین خان بهادر شروع در مقصد از رقعات موسومه پادشاه زاده
فلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر کرده می آید رقعه مهین پور خلافت فرزند سعادت توام
محمد معظم حفظه الله تعالی و سلم اعلی حضرت فردوس منزلت بگرفتن و کلابت بلخ و بدخشان که خراسان است
و میراث ملک قدیم موروثی توجه منعطف داشتند و مکرر افواج پادشاهی بسرکردگی مراد بخش بالفعل
تعین شاد مند چنانچه اکثر آن ولایت فتح هم شد لیکن بسبب کم حوصلگی آن نامراد کی طلب حضور بر جا نشسته آمد
و با استمالت بالی دلکار برآن دیار پرداخت ملک مقبوضه مفتوحه از دست رفت و محنت و زحمت
شما زینجاست که گفته اند از پسر ناخلف دختر بهتر نظر باین توجیه که ع + اگر پدر نتواند پسر تمام کند +
من فانی را آرزو باقیست تدبیرش غیر از ین که مبیره آن حضرت را با فوجی شایسته و شاهان بایسته آن
بلاد سلیم [illegible] با وجود تاکیدات حضور شما شور قند بار را نگرفته ایدتا باین هم چه رسد
ظاهرا کار ما از ... رفت بجود ... این شودنی بود خود آفتاب سر کوه است دست آمد
دنیا مدحیه شما فکر خود کنند که در ینجا هم چشمان چه رو خواهید نمود و در انجا بحضرت حق سبحانه تعالی
رقعه فرزند سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلم از عرض بی غرضی ظاهر شد که امسال جشن نوروز
طور اهل ایران بتکلف کرده اند بفضل الهی عقاید خود درست دارند این بدعت تازه از که آموخته اند ظاهر
آن عرب که خود را سید میگویند ع بدنام کنندهٔ نکونامی چند تعلیم کرده باشد بهرحال چون این
روز از اعیاد مجوس است و باعتقاد کفار هند روز جلوس بکرماجیت لعین و سنه تاریخ هند من بعد
بیاید و چنین جهالت بفعل نگراید بیت گفته گفته من شدم بسیار گو از شما یک تن نشد اسرار جو
استغفر الله ربی من کل ذنب و اتوب الیه رقعه مهین پور سلطنت برای
... پسر چار مین که ظاهرا بسیار دوست میدارند نگر ضد اشتی که نوشته بودند مطالعه درآمد
... مراتب خرد و بزرگ امکان ندارد و طرفه تر اینکه آن فرزند که خبر خانه خود ندارند خبر

[illegible]

پسر اینجا باشد بهر حال ع + عمرت دراز باد که این هم غنیمت است بنابر خاطر آن فرزند بطریق دیگر
رعایت کرده خواهد شد رقعه بهین پور خلافت بعرض رسید که آن فرزند نگاه داشت سپاه
و نوکران بیش تر واجب نگاه میدارند ظاهرا قصد فتنه ها داشته باشند خدا توفیق خیر بسازد از استماع
آمدن دار السلطنت لاهور که در یولا کرده اند و سبب آن معلوم نشد با قصد این از منصب بهرخان کم کرده
و آن منصب را بنوکری بر طرف ع + از ماست که بر ماست باقی رقعه بهین پور خلافت
با وجود سلامت نفس فتح الله خان را چرا ناخوش کرده باید در ایام پادشاهزادگی با امرا هیچ سلوک
میکردیم که همه راضی بودند و در حضور و غیبت بخوشدلی تعریف و توصیف ما میکردند بل با جمعی
قیدار بر پا در نامهربان بعضیها ترک قافت اوکرده ملازمت ما اختیار کردند و جمعی که با شاه زادها
نامهربان حرکات ناملایم کرده حرفهای بی ادبانه بر زبان آوردند تا زیانه اغماض و تحمل شنیده شد
از سر انصاف قرار صاحب حوصلگی باکردند با نقش سرداری و بهادری بر لوح خاطر اشرف
اقدس اعلی حضرت مرتسم گشت و کارهای دست بسته بزور بازوی این مرد ضعیف صورت گرفت
شمائل فتح الله خان را رنجیده خاطر کردید هیچ سپاهی جگر وار همه کاره را [illegible] آمد کشته
نمودید بیت گر صد هزار لعل و گهر میدهی چه سود + دل را شکسته ای که گوهر شکسته + قضی ما قضی حالا
هم اگر بجوئی کنید بهتر و برای اصلاح کار مفیدتر است بیت نصیحت گوش کن جانا که از جان دوستتر دارند + جوانان سعادتمند پند پیر دانا را
ناصح مشفق بگویدت به پذیر + پیشتر هر چه رضا و السلام علی من اتبع الهدی رقعه فرزند
سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلمه از نوشته عزیزی معلوم شد که چهره زعفرانی بسر و جان
بلوائی در بر و دیوان می شکنند سن شریف چهل و شش تا زهم باین رسید و فش رقعه بهین پور
خلافت منعم خان از حضور رخصت یافت تا جلد رسید انچه بزبان او حواله شده ابلاغ نماید
از خود خبرم نیست که کیستم و کجا میروم و بر سر این عاصی پر معاصی چه خواهد گذشت حالا از همه جهان
میشوم و همه را بخدای سپارم فرزندان نامدار کامگار را باید که تخالف نکنند و مجوز گشت خون
خلق که بندهای خدایند نشوند انچه بنظر می آید طرفه هنگامه برپا شد نیست ایزد مقلب القلوب تو بفرما

محافظت خلق الله ودائع بدائع خالق اند چراغ راه سالکان طریق ریاست و ملکداری کنا د بنا لهم دینا بنیاد
[illegible] باد در رقعه فرزند عالی جاه اسپ راهوار که این مرتبه برای ما فرستاده اند از سواری
آن خیلی خوش شدیم و یاد از رهوارهای پدر پیر از آن فرزند جوان بخت سید بداز کمال تحفظا بخوش خرام
موسوم کرده شد چون آن فرزند در تجویز نام مطابق هر چیز مهارت تام دارند برای هر یکی از اسپان
خاصه ما که فهرست آن بقید رنگ و نسل مرسله آخته یکی خواهد رسید تجویز کرده بنویسند رقعه فرزند عالیجاه
دانی انبه مرسله آن فرزند بذائقه پدر پیر خوشگوار آمد برای نام انبه کنام اسد عالم نموده اند چون آن فرزند
جودت طبع دارند روا دار تکلیف پدر پیر چرا میشوند بهر حال شد تا رس مرسا ملاس نامیده شد رقعه
فرزند عالیجاه مزه کهچری برای شما در زمستان یاد می آید الحق که قبولی اسلام خان بآن [illegible] آمد
که سلیمان ربالی پز را از شما بگیرم اما شفقت پدری اقتضا نکرد اگر از شاگردان او کسی مهارت این فن
داشته باشد طلبیده آید والا خوشا روزی که بیاشید و بخورند و بخورانند طبیعت خوشا وقتی و خوبهم ورکار
که باری برخوردار از وصل یاری بوس از سرم که موزت سایه زموزت وازرود فوت رقعه
فرزند عالیجاه الحمد لله که فرزند زاده بهادر خوب برآمد و کار دولتش ترقی روز بروز دارد حالا از تربیت
والا لایق [illegible] بود و صوبه مالوه درصورت اقبال مهم سنبهی و تنبیه جاتان بنام فرزند زاده بهادر
مجال خواهد یافت فرمان صادر شد که از راجپوتان عمل راجه بشن سنگه کچهواهه را همراه خود دارد و توپخانه
وغیره اسباب حرب مطلوبه این مهم از قلعه اکبرآباد بگیرد و والد بزرگوار را آن وی نزدیک بده رواه
راست باسلام آباد عرف متهرا برسد رقعه فرزند سعادت توام عالیجاه من اعلی حضرت مغفور
که بکار کار سرکار است ایشان اگر بامور عقبی نتواند پرداخت ساختگی کارهای دنیا چه بدست که
الدنیا مزرعة الآخرة واقع شده خود بدولت نفس نفیس چهار گهری آخر شب از خوابگاه برآمده
باشارت توفیق وضو کرده باوراد و وظائف می پرداختند و پیش از صبح صادق بعد بانگ صلوة با جماعت
فریضه نماز صبح ادا کرده به جهروکه درشن تشریف می آوردند و درشنیا از سعادت دیدار فیض آثار [illegible]
بعد برآمدن چهار گهری روز در دیوان عام مستقر نموده در آن مجالس [illegible] منصب داران [illegible] تا کلیه

دیوان اعلی و میر بخشی تجویز اهل خدمات و حقائق حسن تردد است و جانفشانی ناظمان و فوجداران
و آمینان و کروریان صوبجات بعرض رسانیده و اسم اسید هرکدام با نجاح ... گاهی
دیگران می نمودند و بعد ملاحظه ... اسپان و فیلان خاصه یکپاس و دو گهری روز برآمده ...
دیوان عام بدیوان خاص رونق می بخشیدند در ان مقام بخشیان عظام احوال نوسرافرازان منصب
معروض نموده حکم عرض مکرر و نظر ثانی حاصل میکردند و انتخاب وقایع و سوانح صوبه عرض کرده ...
هر مقدمه صدور احکام و فرامین را حکم ناطق میگرفتند تا قریب دو پهر این معاملات در پیش می بود
پس بعد برغبت تمام خاصه که تاکید از وجه حلال مرتب میشد متوجه شده برای تقویت تن و
قوت عبادت و دادگستری بقدر رسد رمق نوش جان فرموده و خبر اکل و شرب وظیفه خواران
در انتهای اران که اکثری ازان علما و فضلا و طلبهٔ علم و مساکین و غربا و یتیمان و بیکسان و بیماران بودند
و بسیاری را از انها در نظر کیمیا اثر روشناس میشدند استفسار نموده در خوابگاه خاص تشریف برده
ساعتی باوان بیدار قیلوله کرده بعد انقضای دو پاس و چهار گهری روز از خوابگاه برآمده وضو کرده
در نمازخانه بتلاوت قرآن مجید مشغول میشدند پس از ادای نماز ظهر اوراد بر لب و تسبیح در دست
اسد برج آمده می نشستند دیوان اعلی درانجا حاضر شده بعرض و معروض ... ذکی
اکثر کاغذها بدستخط انور میرسانید و چهار گهری روز مانده باز دیوان عام منور می نمودند در ...
و دیوانیان نوسرافرازان منصب و طلبداران جاگیر را از نظر انور میگذرانیدند و آنحضرت بغور
تمام تفتیش احوال حسب و نسب و جوهر ذاتی و کاردانی هرکدام فرموده برای تشخیص منصب و تنخواه
جاگیر حکم صادر می نمودند و بعد شام از دیوان عام برخاسته نماز مغرب خوانده در خلوتکدهٔ خاص تشریف
می بردند درانجا مورخان شیرین زبان و قصه خوانان فصیح بیان و قوالان خوش الحان ...
عرصه جهان حاضر میشدند اندرون پرده گاه نسوان و بیرون ذکور هریک موافق رغبت طبع
اشرف و اعلی احوال اسلاف از بزرگان و پادشاهان و عجایب و غرایب دیار و امصار بعرض
میرسانیدند خلاصه آنحضرت تا نصف اللیل اوقات شبانروزی خود را باین تقسیم فرموده ...

و فرماندهی

و فرمانبری بسیار کردند چون شفقت پدری در حق آن فرزند قلبی است نه قالبی لهذا در نوشتن [illegible] اطلاع دادن به خیر
موقوف باشد و بر آن [illegible] سر زند [illegible] بود بی اختیار [illegible] آنچه بیاد آمد بر زبان قلم داده
شد [illegible] رقعه فرزند عالیجاه محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم ظاهرا در سواری خیلی جلد و تند سیر [illegible]
چنانچه سید سابان بردار ایشان از پا افتاد و زندگی را جواب داد و مدتی در حضور باید [illegible] طرف
سواری دیده اند چرا خلاف آن پسندیده اند بیت آهسته خرام بلکه مخرام + زیر قدمت هزار جانست
رقعه فرزند سعادت توام محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم حسن بیگ برآن کار که کوتوال را رعایت خاطر
افضل [illegible] معزول شد هم رعایای آنجا و اولیا دارند و [illegible] میرسند و میگویند که اگر تو می‌اندیشی
داد و روز داوری هست محاسبان حقیقی ظلم عمال بنام ما و شما مینویسند جزای اعمال حق دانسته با جواب
سکنه آنجا دارسند و الا حاکم تغییر خواهد شد عوض نخواهند یافت رقعه فرزند عالیجاه آنچه معلوم
میشود مصطفی قلی بیگ دیوان خاص آن فرزند کار با تجربه سرانجام سید به غنیمت است اضافه منصب
و خطاب خانی اگر نویسند داده آید آدم مثل طلای بیغش [illegible] بیت آنچه [illegible] و کم دیدیم و
بسیار است و نیست + نیست جز انسان درین عالم که بسیار است و نیست + روزی سعدالله خان
مرحوم بعد فراغ از اوراد و وظائف تا دیری دست به دعا برداشته بود یکی از ندمای گستاخ پرسید
کدام آرزو باقیست گفت آدم خوب الحق حرف خوبی گفته هر چند جوهر دیانت و امانت در خلقت
انسانی جبلی است بهر که حق تعالی کرامت کرده باشد اما همت و انصاف آن قدر است دخلی است
که نوکر را مرفه الحال و از وجه معاش مقدار احوال فارغ البال دارد تا ضرورات
[illegible] خلل به [illegible] او نشود که مزد و رخوشدل کند کار بیش رقعه فرزند عالیجاه برای
التماس پایه مراتب کرده اند اگرچه ضابطه نیست که بکمتر از شش هزاری مرحمت شود لیکن چون دو کار
دست بسته از دست و برآمد و پاس خاطر آن فرزند علاوه آن لهذا دادیم از جهان پایه مراتبها
[illegible] آنجا آورده یکی بگیرد دیگر [illegible] که ما فوق [illegible] او است بجا آرد رقعه فرزند عالیجاه [illegible] خان
متصدی محالات [illegible] سپاه آن فرزند [illegible] کرده [illegible] واگذاشت [illegible] عوض آن [illegible] محال [illegible] نخواهد

سند

میان کو ماه

در حضور وقت نخواه و کثرت طلبداران ست از بیجا گوشت و استخوان آنچه بود برابر قسمت یافته عوض یافتن ممکن نیست بنویسند که توفیر محال دیگر برآورده از همانجا بدهد + رقعه فرزند سعادتمند

اوام مجد اعظم حفظه الله تعالی و سلم از وقائع صوبه مالوه بعرض رسید که بهار سنگه گور باطن که از کمال نخوت و پندار مایهٔ شور و فساد و مقصد هنگامه آرای بود از دست ملوک چند دست

دیوان آن فرزند ارجمند اقبال پیوند کشته شده به جهنم واصل گشت الحمد لله علی کل حالت

ای خدا قربان احسانت شوم + این چه احسانست قربانت شوم + فی الحقیقه ظهور این امر

نتیجهٔ فیض تربیت آن فرزندست که نوکران را دل داده سرگرم کارهای عمده پادشاهی میکنند

باین توجیه که تهنیت خالی برزبان نیاید بالای مروا زیدقیمتی پنجاه هزار روپیه برای آن فرزند

مرحمت نمودیم و چون این هند و همان مثل راست آورده که گویا گنجشک مرانه بازی رازده

او را بمنصب پانصدی ذات و دو صد سوار و خطاب رای و عطای خلعت و شمشیر و اسپ سرافراز

بخشیدیم آن فرزند هم رعایتی در خور که موجب امتیاز او در اقران و امثال تواند بود البته مع نشان

تحسین و آفرین و استقلال نیابت صوبه بفرستند تا نوکران دیگر را هم حق خدمت امیدی

افزاید + رقعه فرزند عالیجاه سلمه الله فوجداری سورتهه از فتح جنگ خان بابی تغیر کردن و

برادر داروغهٔ دیوان خانه خود دادن شیشه درست آمد بدست خود شکستن ست قوم بابی در صوبه

گجرات از مدتها موقر و اسم و رسم سپاه گری دارند فوجدارهای آن صوبه غیر از ایشان بدیگران دادن

دور از عقل ست سورتهه جائیست که مثل حسن علیخان پسر الله وردی خان و صف شکن خان وغیره

پنجهزاریان فوجدار آنجا بوده اند تا از عهده بند و بست آنجا بر آمده اند اگر مقصد بان آن فرزند

بر نقشهٔ عمل شجاعت خان مرحوم راه روند خوبست و الا این صوبه گجرات است خدا نخواسته اگر

سررشتهٔ عمل یک دو جا برهم خورد تدارک آن بطول خواهد کشید بیشتر مختار ند طبیعت من نگویم

که این کن آن کن + مصلحت بین و کار آسان کن + العاقبة بالعافیة + رقعه

فرزند عالیجاه باظهار رضا سوسال معلوم شد که شاه راه از مهادر پور تا خجسته بنیاد خالی از مخاطره نیست

راه عام و بزرگ ۱۲ اب

قطاع الطریق این بال سوپاریان و مسافرین بغارت می برند بیشتر درین باستقامت می توانند آمد و رفت
هرگاه در قرب لشکر یا و شما این حال بوده باشد وای بر حال طرق دوردست معلوم می شود که نهمان اخبار
معتبر بآن سرزند نمیرسانند ازانجا که غفلت بی پروائی خلاف طریق ریاست و جهانبانیست کاتبان
چند بتهدید تعیین نمایند و عمله و فعله پیشین بسزا رسانند و فوجی مستعد مقرر سازند که استیصال مفسدان
از بیخ و بن کرده شاهراه از شر جماعت حرامیان پاک سازند تنک بدعملی تا کی توان کرد بیت
من نگویم زیان کن یا بفکر سود باش + ای ز فرصت بیخبر در هر چه باشی زود باش + والدعا رقعه
فرزند ارجمند عالیجاه انگوره سفید حبشی خوش قماش که اکنون با وجود تلاش بهم نمیرسد بطریق پیشکش
آورده بودند درین ضمن کرسی چکره نیز بنظر گذشت برای آن فرزند دلبند فرستادیم شکر هر دو عطیه
بجا آرند و در ارسال ڈالی انبه تلافی ما فات کوشند رقعه فرزند عالیجاه یاد داریم که روزی
بخدمت میان عبداللطیف قدس سره الشریف رفتیم و در اثنای کلام گفتیم که اگر اجازت باشد
چند ده از مضافات کهرکون برای مصارف خانقاه مقرر کرده شود این دو مصراع بر زبان
صدق ترجمان راندند بیت شاه ما را ده دهد منت نهد + رزق ما رزاق بی منت دهد + گفتیم
با تقدیم خدمت فقرا و اهل الله برای خیر و برکت دنیوی و عافیت خود و حصول دعای مزید
دولت است نه برای نمود دست گفتند اگر فی الحقیقت ز تصمیم باطن نیت خیر است بضعفا
از صمیم عاپا بکیند بلکه به مظلومان محنت کش زیاده ازان بگذارند و ادرار و وظیفه برای گوشه نشینان
متوکل که زبان بسؤال نکشایند در بیابانها و زوایای ویران بسر برده دارند مقرر سازند و بداد مظلومان
نوعی رسند که حق کسی تلف نشود و دست اقویا از حال ضعفا کوتاه باشد افزونی دولت و نعمت مشاهده نمایند
بتقریب نالش شدن چکله کور این نقل بیاد آمد که بی اختیار بآن فرزند نوشته شد والدعا رقعه فرزند عالیجاه
داروغه توپخانه و دیوانخانه را فوجدار نواح احمدآباد کرده اند داروغگی خاصت بخویشان و اقربای
مردارخوار سپرده مستغنیان بکجاست داروغه مذکور بعدالت آن فرزند ابلی باشند و جمعی [illegible] مردم
خوار را و باش رفیق و [illegible] شل غلوت بعد را [illegible] تعبیر اعظم که در عهد [illegible] اجرای اعمال [illegible]

اگر ظالم را کار فرمائیم

جواب خواهیم داد حق سبحانه و تعالی عادل است اگر ظالم را کار فرمائیم هر ظلمی که از ظالم بامور
ما برآید عدلست و آن سزاواریم که ظالم را زور دادن و بداد داد خواه نرسیدن در حقیقت خود بجور
ظلم او دست یافتن است گندم از گندم بروید جو ز جو + از مکافات عمل غافل مشو + رقعه فرزند عالیجاه
شکل زاین با نو شیفته بیچاره تا کی بحال تباه و محروم خواهد بود بر بادشاهی دارد نوابهای ابیش انچه
کردند نتیجه آن دیدند تکلیف حق بهیچ حال نباید بود باید داشته باشند روزیکه فیل فتح جنگ خان
بران فرزند حمله آورده سپر بهو توجه کار شناسانه کرد فیل را از شوخی باز داشت و خلعت عنایت یافت
که چون خانه زادی بجا آورد هم مزد چرا نگیرد هم برای خدا و خاطر ما سلیمه را از کینه دیرینه پردازند و آن ضعیفه
را که غیر شاد گیری ندارد مشمول عواطف سازند بیت قدردان خود را بفزای قدر + که هر کز نباید پذیر
قدر + رقعه فرزند عالیجاه نوشته استادخان وحی نیست که خواهی نخواهی بران کار کرده تعبد بود
انچه لازم است حکم کرده خواهد شد رقعه فرزند عالیجاه روزی سعدالله خان در حضور پر نور آمد اعلی حضرت
سلیمان شکوه عرض کرد که فقره چند در بیاضی بنظر آمده بود نقل برداشتم تا بعرض رسانم قیام مبانی
سلطنت از عدالت است افزایش ملک و مال از شجاعت و سخاوت صحبت داشتن با علما و فضلا و
محترز بودن از فریب جهال نشان عقل است عامل بودن بر عقائد و مستقل ماندن در عین شدائد
مقصر بودن در امور دنیوی از تدبیر راضی و شاکر ماندن بر تقدیر دیرپائی خاندان از ترحم نمودن
بر بیچارگان و محتاج نشدن خود از کامروائی محتاجان انتظام امور ملکی بصلاح و صوابدید وزرا
مظفر و منصور بودن باستمداد همت فقرا تندرست ماندن بعنایت الله درد دندان امید حمیت
داشتن از جناب حق بعفو جرائم مجرمان آنحضرت خیلی محظوظ شده بوسه بر پیشانی خان بهرور دادند
و آخر روز چند تهان محمودی زردوزی یکرنگ بخان مذکور مرحمت فرمودند خواستیم که تنها متلذذ
نباشیم با آن فرزند دلبند هم نوشتیم توفیق عمل به همگنان رفیق باد رقعه فرزند سعادت توام محمد اعظم
حفظه الله تعالی و سلمه ظاهرا پسر ناظر دیوانخانه آن فرزند عالیجاه در نقارخانه قمار می بازد صحبت
حیف با وصف دعوی جهانبانی این همه غفلت و بی پروائی بر کارها را چه شد که خبر نمیرسانند یا [illegible]

خواهد بود که ایشان جدید مقرر سازند و تجدید کنند رقعه فرزند عالیجاه ظاهرا ایشان یک ماه طرف دریای
نل در صید کلنگ بسر برده اگرچه شکار شغلیست که هم تماشا و هم لذت غذا میدهد اما در صورت فراغ
از سرانجام امور متعلقه که بمنزله فرائض توان گفت خوشنما و خوش آیند است خصوصا ادای حقوق
ریاست که شرعا و عرفا واجب است و خبر بازپرس آن از احادیث معتبره و تواریخ مشهوره وغیره کتب
یافته میشود بر جمیع کارها مقدم باید دانست شما را از تمشیت امور یک صوبه اگر اطمینانی حاصل شده باشد
به تنظیم و تنسیق معاملات متعلقه خان جهان و عاقل خان و شجاعت خان و محمد بیگ چرا نمی پردازید
شما را ذوق صید افکنی و ما را شوق قلاع شکنی و حرص تسخیر آن را اگر سبب معاش گویا و معاد گویا بیت
هرکی ناصح برای دیگران + ناصح خود یافتم کم در جهان + [illegible] میگذرد و کاری از دست نا
می آید فردا خدا را جواب چه باید داد ع کریا بجنبانی بر حال ما رقعه فرزند عالیجاه اگرچه آن فرزند
جوان مشتاق پدر پیر نیستند اما پدر پیر پریشان پسر جوان است ع بیا و از دل ما کوه های غم بردار +
رقعه فرزند عالیجاه محمد اکبر [illegible] بنا در اصلا مناسبت ندارد و این معنی بهان میماند که
دزد را پاسبان کردن با کمال فهم و ذکاء طبع رسا چنین تجویز بیجا آینده بعمل نیاید رقعه فرزند عالیجاه
قصبه وحد از مضافات صوبه گجرات مولد این عاصی پر معاصی است رعایت سکنه آنجا واجب دانند
و بیرجی را که از مدت فوجدار آنجاست [illegible] دارند و حرف مرتضیان عرض که فی قلوبهم
مرض فزادهم الله مرضا درشان [illegible] طبیعت عنایت بر ضعیفان گوشه
چشم دگر دارد + بهر کو صاحب جود و لطف شد دیگر است شاهان را رقعه فرزند عالیجاه محمد بیگ از کرام
آن فرزند عالیجاه که [illegible] رفته مینویسند که از قابلیت معتمد خان دیوان دکن و دیوان
ایشان بوده است [illegible] شبهه آن قدیم را مقربان جدید در نظر شما نتوانستند دید آن رفته گذشته را طلبند
و پیش اظهر ستند کالای [illegible] خاوند والا نویسند که بعد اطلاع احوالش میتوان طلبید رقعه فرزند
عالیجاه هنوز استخوان شجاعت خان و محمد بیگ [illegible] حقوق خدمات [illegible] دیده و ترشه او
همین [illegible] باید که تقصیر [illegible] آن العلم عند الله چرا از زبان [illegible]

و بنام بندوا از تغییر مسلمان عرضی تجویز تغییر عرضی مینمایند رقعه فرزند عالیجاه سند سور عمده تر ین محال
صوبه مالوه در جاگیر ایشان مرحمت شده سابق سربلندخان و حسن علیخان و کم منصبان مثل نور الله خان
رومی فوجدار آنجا بوده اند آن نور الابصار عامل کار آگاه امانت دستگاه شجاعت پناه آنجا تقرر
روزی بحضور اعلی حضرت مذکور شد که رونق خانه و افزایش مال و آبادی محالات جاگیر سعدالله خان
را عبدالنبی دیوان خان موصوف کرده خود را مصروف بجان و دل در امور سرکار والاست
و فی کنایه با خان مذکور فرمودند که ما شنیده ایم که شما سنگ پارس دارید از نظر بگذرانید عرض کرد که
فلان را بصورت انسانی و وصف زرافشانی دارم آنحضرت الحمدلله خوانده بر زبان فیض فشان
آوردند که باین وصف خود شما را هم موصوف میدانیم او را بشما ارزانی داشتیم آدم هوشیار امانت‌دار
خدا ترس آباد وانی کار کمیاب است. بیت: انچه ما جستیم و کم دیدیم و بسیار است و نیست + نیست جز آدم
درین عالم که بسیار است و نیست + خان مذکور آداب بجا آورد رقعه فرزند عالیجاه شغل و عمل
محال جاگیر آن عالی جاه از فرد مرسله سوانح نگار ظاهر میگردد غفلت از روز جزا چرا + ع داد داد
از دست غفلت او داد + رقعه فرزند عالی جاه + ما شما را خوش تجویز و خوش تمیز در همه چیز میدانیم
ع زچشم بد برخ خوب ترا خدا حافظ + محمد بیگ خان را تغییر کردن و شیر انداز خان را فوجداری
سورتهه دادن عجب عجب خواهم امور از تخمیت و شعور آدمی است ظهور دارد ع سیمای آدم
آئینه حال باطن است + اینجا پنج هزاریان سپاهی منش مثل قطب الدین خان بوده اند اگر شما
سید کمال و سید مراد را که دران صوبه فی الجمله موقر و معتبر اند تعیین میکردید مضائقه نبود بهر تقدیر
فوجداری سرکار مذکور مع محالات معموله آن بجاگیر ایشان مرحمت شد ع از نوکران خود سیت نشان
خود بمرکز الا فوق دانند بر کار رند امان الله بیگ بهادر بیگ شروانی اگر دوری ازان نور الابصار
اختیار کنند ظاهرا متحمل این کار توانند شد دیانت داری و واقف حالی جزو اعظم نظم معاملات
ملکی و مالی است ضائع کاران طلب جو موجود و خوش کرداران راست کو مفقود حضرت عرش
آشیانی که نوکران خوب داشتند از همین جهت فتوحات متواتره و مهمات گذاشته میسر بود

واما در عصر اعلیحضرت بندهای تاجداری [illegible] و عاملات آگاه و دان کارو دفترداران هوشیار بسیار
پیدا آمدند و با این همه بذات قدسی [illegible] در رتق و فتق مهمات ملک تعلق خاطر و توجه باطن و ظاهر
میفرمودند یاد داریم در هنگامیکه اعلیحضرت [illegible] را بجهت تسخیر ولایات قدیم بجانب [illegible]
فرمودند دیوان فوج مطلوب بود در حالت تجویز [illegible] از اهل کار و [illegible] رسیدند حالا یک
کس برای دیوان بنگاله که تجلیه [illegible] و کاردان آراسته باشد میخواهیم و یافت نمیشود از نایابی آدم
کارآگاه رقعه فرزند عالیجاه ایشان که نیت تسخیر دارند با وصف این از قتل ظلمه و [illegible]
نمودن آن فرقه ضاله چرا غافل میباشند در بارهٔ حاجی [illegible] دیگر تنها تجارت و جدا [illegible]
که هر روز دار و گیر و جور و ظلم میشود و از [illegible] و قریب لشکر کولیان راه میزنند و سکنهٔ شهر و مسافران
غریب را بسته می برند ایشان [illegible] داروغه [illegible] را جدا جدا کرده اند و [illegible]
بخویشان خائن مردم آزار خوار سپرده و مظلومان بجانب [illegible] آن فرزندی [illegible]
صد حیف وقت چون [illegible] میگذرد و طمع [illegible] دنیا و خوف [illegible] از خاطر میرود و خود
یکی از [illegible] مثل صفدرخان ثانی و پسران بهلول شروانی [illegible] که در عمل شجاعت خان [illegible]
بوده اند و با [illegible] شهر [illegible] دارند [illegible] که در دارالجزا [illegible] غفلت از احوال
[illegible] با خود خواهیم شد و اقعه نگار و هر کارهای معتبر و محتاط در محال بگذارند و روزمره اعمال [illegible]
بخوانند و بر وقت [illegible] بپردازند بیت چو پرسش کنیم روز حشر خواهد شد [illegible]
خلق پاره کنند رقعه فرزند عالیجاه قاضی عبدالله [illegible] حق [illegible] ما را و خلق [illegible]
خدمت [illegible] از احوال پسرانش اطلاع نداریم [illegible] عبدالحمید خان پسر کلان [illegible]
قاضی رکاب ایشان بود [illegible] ولی غرضی و [illegible] اگر دارد [illegible] امری [illegible]
نیست که بندهای [illegible] شانه [illegible] و تصدیق قاضی [illegible] میشوند از قضا و شیخ الاسلام
[illegible] صدق و بطلان [illegible] چنان که باید موقوف [illegible] آدم [illegible]
رقعه فرزند عالیجاه ما دار [illegible] عرض [illegible] احتیاط [illegible] ایشان [illegible] خان [illegible]

وبنام هند واز تغییر مسلمان عرضی تجویز غیر عرضی مینمایند رقعه فرزند عالیجاه مندسور عمده ترین محال
صوبه مالوه در جاگیر ایشان مرحمت شده سابق سربلندخان وحسن علیخان وکم منصبان مثل نوازشخان
برومی فوجدار آنجا بوده اند آن نور الابصار عاقل کارآگاه امانت دستگاه شجاعت پناه آنجا بفرستند
روزی بحضور اعلی حضرت مذکور شد که رونق خانه وافزایش مال وآبادی محالات جاگیر سعدالله خان
راعبدالغنی دیوان خان موصوف کرده خودش مصروف بجان ودل در امور سرکار والا است
وقتی کنایه باخان مذکور فرمودند که ماشنیده ایم که شما سنگ پارس دارید از نظر بگذرانید عرض کرد که
فلانی را بصورت انسانی ووصف زرافشانی دارم آنحضرت الحمدلله خوانده برزبان درفشان
آوردند که باین وصف خود شما راهم موصوف میدانیم اورا بشما ارزانی داشتیم آدم هوشیار امانت دار
خدا ترس آباد ارکان کار کیاب بلیت انچه ما جستیم وکم دیدیم وبسیار است ونیست + بلیت جز آدم
درین عالم که بسیار هست ونیست + خان مذکور آداب بجا آورد رقعه فرزند عالیجاه شغل وعمل عامل
محال جاگیر آن عالی جاه از فرد مرسله سوانح نگار ظاهر میگردد غفلت از روز جزا چرا + ع داد داد
از دست غفلت داد داد + رقعه فرزند عالی جاه + ما شما را خوش تجویز وخوش تمیز در همه چیز میدانیم
+ ع زچشم بد رخ خوب ترا خدا حافظ + محمد بیک خان را تغییر کردن وشیرانداز خان را فوجداری
سورتهه دادن عجب عجب خواهم آمور از شخصیت وشعور آدمی سمت ظهور دارد ع سیمای آدم
آئینه حال باطن ست + اینجا پنج هزاریان سپاهی مثل قطب الدین خان بوده اند اگر شما
سیدکمال وسید مراد را که دران صوبه فی الجمله موفر ومعتبر اند تعیین میکردید مضائقه نبود بهر تقدیر
فوجداری سرکار مذکور مع محالات معموله آن بجاگیر ایشان مرحمت شد از نوکران قدیم ایشان
خود هر کرا لایق دانند بر کار رند اما ان الله بیگ بهادر بیگ شروانی اگر دوری ازان نور الابصار
اختیار کنند ظاهرا متحمل این کار نتوانند شد دیانت داری وواقف حالی جز اعظم نظم معاملات
ملکی ومالی سنت ضائع کاران مطلب جو موجود وخوش کردار ان راست گو مفقود حضرت عرش
آشیانی که نوکران خوب داشتند از همین جهت فتوحات متواتره ومهمات متکاثره میسر شد

[illegible]

و اولو عصر اعلی حضرت بندهای تاجدار جهان بسیار ... آبادان کار و دفترداران بهوشیار
پیش آیند و با این همه بذات قدسی ... در رتق و فتق معاملات تعلق خاطر و توجه باطن و ظاهر
مبذول فرموده یاد داریم در هنگامیکه اعلی حضرت شهزاده ... بخش را بجهت تسخیر ولایت قدیم بجانب ...
فرمودند دیوان فوج مطلوب بود در حالت تجویز بیست کس از اهل کار و بیکار بهم رسیدند حالا یک
کس برای دیوانی بنگاله که بحلیه راستی و کاردانی آراسته باشد نخواهیم و یافته نمیشود از نایابی آدم
کارآگاه رقعه فرزند عالیجاه ایشان که نیت تخیر دارند با وصف این از عمل ظلمه و مکافات
نمودن آن فرقه ضاله چرا غافل میباشند در باره حاجی پور و دهین پور و دیگر تهانجات و حدود
که هر روز دار و گیر و جور و ظلم میشود و از پتپر گنج و قریب لشکر کولیان راه میزنند و سکنه شهر و مسافران
غریب را بسته می برند ایمان اسد بیگ داروغه توپخانه و دیوان تهانه را فوجدار ... کرده اند و از تهانجات
بجویشان خاین مردار خوار سپرده مظلومان تجاسب ... آن فرزند نمی توانند ...
صد حیف وقت چون سیف میگذرد و طعن ابنای دنیا و خوشنودی ایزد جل و علا از خاطر میرود و خود
یکی از گجراتیان مثل صفدر خان ثانی و پسران بهلول شروانی ... که در عمل شجاعت خان ...
بوده اند و با سگان شهر ممارست دارند و اشتغاف میکوئیم که در دار الجزا بر نهایت و غفلت از احوال
عمال با خود خواهیم شد واقعه نگار و هر کار های معتبر و محتاط در محال بگذارند و روزمره اعمال عمال
بخوانند و بر وقت تلافی بپردازند بیت چو پرسش گنهم روز حشر خواهد شد ...
خلق پاره کنند رقعه فرزند عالی جاه قاضی عبدالله جهت حق پوشیدن ... خلق الله ...
خدمت خشنود داشته بود از احوال پسرانش اطلاع نداریم عبدالصمد خان پسر کلان ...
قاضی رکاب ... ایشان بود خوب ... ولی غرضی و صلاح اگر دارد بنویسند امری ... از قضا
نیست که بندهای او جل شانه بقول و تصدیق قاضی اسیر و قتل میشوند از قضاة و شیخ الاسلام
تحقیق و تشخیص صدق و بطلان موقوف جنایات چنان که باید موقوف بود آدم خوب النادر کالمعدوم
رقعه فرزند عالیجاه ما داروغه عرض مکرر شما را احتیاط شنیده ایم ... اسلام خان ...

متصدی شده جایگیر خاطر حاصل آشفته غرض هست متصدی این کار را دیانت شرط است سید الدین
دلاورخان که پیش ایشانست اگر این جوهر تمیز و شعور داشته باشد بنویسند که بحضور طلبیده شود و بخدمتی
مامور کرده و این دل خسته از خود رفته معرض پیوسته جویای آشنایانست و آن حکم عنقا دارد از حکیمی سید
که داروی مرض غرض حبیب کهف بی غرضی که جوهریست از خلقت جبلی و مصقله آب تابان
نظر غور و توجه باطن آقا که تو کریم هیچ محتاج و درمانده نماند و جوهر بیش در همه حال روشن و مجلی باشد و
زنگ احتیاج پرده صفایش نگردد رقعه فرزند عالی جاه آشنیا از چهار کونه تا قادرآباد و شهوار راه گیر...
و مسافران کمتر راه بسلامت طی میکنند احتمال غالب که بی خبری نخواهد بود العاقل تکفیه الاشاره شما
خبر دور و نزدیک زود میرسد از احوال بد روز چرا چرا علم ندارید فکر مآل فی الحال باید کرد نوکر خوب
را بنوازش امتیاز بخشیدن و بد را بکیفر عمل رسانیدن عدل است الدنیا مزرعة الآخرة استظهار
جواب دارید ظالمی از عالمی در حق خود فاتحه خیر خواست جواب یافت که درباره ستمکاران خیر دعا
مظلومان دعای خیری اثر ندارد رقعه فرزند عالی جاه جانا عزیز را چند فقره از بیاض اعلی حضرت
خوش آمد باقتضای شفقت قلبی بی اختیار بآن فرزند ... نوشتیم که تنها مسلکه ندیم شما چند چیز بهترین
اعمال است رو نداد بمردم بد رنجیدن بعدم حصول مقصد رنجانیدن مردم خوب مزاج محتاج
باکمال احتیاج صحبت داشتن با اهل معاد جستجو کردن قابلان با استعداد با زدادن
پیش خود بمردم جهال دادن بارباب استحقاق بقدر توفیق پیش از سوال بکرم داشتن اهل
فضل مصروف نمودن مزاج بعدل میل نکردن باقوال غیر عقاید بی خبر بودن از احوال
متوکلان بی مکان غنیمت دانستن وجود یگانگان که بیگانه از خلق باشند پیش داشتن جمعی که مصالح
امور دنیا و عقبی نمایند درین عصر هم مردم خوب بسیار اند اما ولی متفحص توفیق پیش آوردن آنها کو
ظاهر العبد چندی بدتر ازین خواهد شد بیت من ز وضع زمانه در فکرم + که مبادا ازین بتر گردد
شما که داعیه جهانبانی دارید بجوشید و بخواهید و بگیرید و نگاه دارید رقعه فرزند عالی جاه
نام اسپ پهلواری که آن عالی جاه برای سواری ما فرستاده اند بسیار پسند کردیم خرامش بالا

درین حال همه صفات درست دارد و در اسپ نیلو فرو چوا چندان که بتواتر سوار میشوند ظاهرا از سواری آنها
محظوظ شدند و اسپ ترکی بنام خوشخرام و صبا رفتار پیشکش امانت خان که در اهتمام الله یار خان طیار
شده اند برای آن فرزند فرستادیم اما آخته یکی مسک اشک میرود که اسپان خوب چرا میدهند
بهر حال خواهیم فرستاد رقعه فرزند عالی جاه تفصیل مصاحب سفر تیباق کهانگه از نوشته وکیل و
اظهار جواسیس شنیده باشند حالت نادیدنی و محنت ناکشیدنی بر اسلامیان و لشکریان گذشت الحمد لله
که صعوبت این بیابان سراپا مشاق بسر آمد و بخیر در مراد معاودت شد اگرچه چنین ارادت از نگارش
سیآت کائنات میگویند اما عمل والی در انقطاع و اضرار خلق الله تاثیر کلی دارد و آن اشارت بر
شامت این بیچاره ناکاره می رود قلعه ستاره باسم اعظم تارا سوم شد شادیانه فتح بنوازند
و حرف ایام طفولیت یاد دارند که بابا جی دهون دهون قلعه بر بالا باسم تول تارا سوم میشود
تفصیل یورش مارا از زبان خود بپرسند رقعه فرزند عالی جاه در احمد آباد میر عرب درویش را
دیده اند البته باز برود و سلام این شرمنده عقبی و طالب دنیا را ابلاغ نمایند و خیر عواقب امور مسلمانان
ایشان از دل و جان مسالت کنند و بگویند که زندگی با جهل در گذری از حسن عمل عمر این غافل بمحال
گذشت و قدری که مانده نیز لا حاصل میرود قدم حیات پیش رود فکر نجات پس سر بیت آنچه ما کردیم
بر خود هیچ نابینا نکرد در میان خانه گم کردیم صاحب خانه را رقعه فرزند عالی جاه ماجرای بی
و ناهمواری میر بدبو که از وقائع رکاب آن عالی جاه بتفصیل با انکشاف گرائید بیت مولوی معنوی
مصداق حال اوست بیت لطف حق با تو مواساها کند + چونکه از حد بگذرد رسوا کند + صاحب
ساختن و از نظر انداختن و تنبیه وجوب داشت که بر حقوق ما در پیری ناز دو قول سعدی نمیدانند
بیت منت منه که خدمت سلطان همی کنم + منت شناس ازو که بخدمت بداشتت + بهر تقادیر
ملک منان ایشان را بجهه هر خرده غفلت خلق خالق کرده اگر این مجرم نگفته ببخشند خوبست مصرع که تحقق
کراست گناهگاراند رقعه فرزند عالی جاه اعلی حضرت از سعد اسد خان پرسیدند که اسباب
خشنودی خالق و خیریت عاقبت چیست عرض کرد که عدالت و سخاوت که حضرت آفریدگار

حضرت اقدس آن فرزند شخصی از راه کنایه بخان موصوف گفت که مردم مستدین و وفادار در عرصه
روزگار کمتر شاید بنظر شما در آمده باشد جواب داد که زمانه از آدم خوب بیکباره خالی نیست
خود میباید که دریابد و به آنها پردازد و کار خود بسازد و گوش بحرف اهل غرض در حق اینها نکند
اعلی حضرت بسیار خوش شدند که مردم مستدین و آبرو طلب و مقیدی خوب غنیمت است هرگاه خدای
تعالی رتبه اعلی فائز کرده اند باید که تفحص آنها نماید و جوهر قابل را یگانه سازد و اگرچه بیگانه باشد
و از جاهل بی جوهر بیگانه شود هرچند او خود را یگانه داند مقیدی آشنا پرست قرابت دوست
افتاده است رقعه فرزند عالی جاه روزی اعلی حضرت در خلوت بدارا شکوه ارشاد نمودند
که در حق امرای پادشاهی کج خلق و بدگمان نباشد و همه را مشمول عواطف و الطاف دارد
و بعرض غرض آمیز سخن سازان در حق این جماعت نشنود که این حرف وقتی بکار خواهد آمد از بسکه
مقتضی شود و حرف [illegible] نفاق با مردم کار ضایع کار نیست رقعه فرزند عالی جاه روزی
اعلی حضرت بمنزل خانه تشریف آوردند سعد اسد خان و علی مردان خان موجب ملال
خاطر اشرف استفسار نمودند آن حضرت فرمودند که چند کس از ناظمان ملک و مال طعمه اجل شده اند
و مردم دیگر با فر و شکوه بالفعل بنظر نمی آیند که زود متحمل چنان امور خطیر توانند شد باندیشه اینکه
سپاه انتظام ابتر شود خاطر متردد است قلیچ خان عرض کرد که رونق مهمات خلافت ازل
بنیاد منحصر بشخص قدسی است بالفعل پنج کس از نوکران خانه غلام چنان تربیت شده اند
که بمنصب اعلای پادشاهی و خدمات صوبجات و رتق و فتق معاملات سزاوارند بمجرد استماع این
حرف در مزاج اشرف فرحی پدید آمد و حکم شد که آنچه رعیت ملازمست بیارد تا سیر صورت و سیرت
آنها کرده شود چه خوش باشد اگر کارها بخاطر خواه متمشی گردد چنانچه بر وقت بحضور پرنور آمد بتعدیل
دولت ملازمت اقدس عرض جوهر انسانی و کاردانی داد که هریک بعنایات و قدردانی خدیو
آفاق بمنصب لائق از ذات و تابینان عز اختصاص یافت و آن حضرت خان مذکور را نیز
مشمول عواطف خاص فرموده یک هزاری ذات و دو صد سوار اضافه داد و سرفرو ع

ای

ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی + خان موصوف در جنب شکرانه پذیرائی عرض خود و
تفضلات شاهنشاهی واقف نیست یکهزار مهر باهل استحقاق بخشیدند رقعه فرزند عالی جاه کامیاب خان عقدم
میسکار بخشی شما نوشته است بیت هرکه تیغ ستم کشد بیرون + فلکش هم بدان بریزد خون + اگرچه
برای تنبیه آنچه کرده بود کرده بود اما اگر استحصال ناروا جبار زمینداران شنیده شد خوب نبود اصل اقتصاص اگرچه از آئین
عدالت است لیکن دل آزاری موجب ناخشنودی حضرت باریست ازین جاست که گفته اند ع
در عفو لذتیست که در انتقام نیست + رقعه فرزند عالی جاه سعادت توام محمد اعظم حفظه الله تعالی وسلم
شما حالت اسپان سواری ما دیده اید جهانگیر بادشاه چنین آخته بگی سیاست شدید نمود در خطاب
بدست شکستگان باین بی جوهر بیکی بی جا شد ع برعکس نهند نام زنگی کافور + قول علی حضرت است که
آدم بی شعور ضایع کار میباشد چه باید کرد که از محن و مشاق سفر دکن اسپان وقت جز و رنجه بر موقع نمی شود
ایشان تنخواهی را از سند های رکاب خود تجویز کرده عرض نمایند بیت با همین مردمان بباید ساخت
چه توان کرد مردمان اینند رقعه فرزند عالی جاه واقعه نگار پرگنه لونی به برادر خود می نوشته که
پانزده شانزده هزار روپیه هرسال از راهداری می آید و امین و فوجدار زیاده از هزار و دو هزار
داخل جمع نمینمایند فی الحقیقه این راهداری نیست راه زنیست مال عوام محض حرام است اگر
از صحیح و جهل یک سکه گرفتند مضایقه نیست چون برین قدر خیانت امین ظاهر شود اول بتحقیقات
این فرمان بنام ناظم صوبه و دیوان صادر شود و بعد اثبات فهمیده خواهد شد آنچه از زر عشرت
پیدا میشود انصاف آن بجاگیردار گوارا است و سوای آن مال خالصه شریفه است در عصر اعلی حضرت
شخصی هنگام عبور سواری خاص به بانگ بلند برخواند که این عصر هست از جامع جمیع حسنات
خدیو عادل و وزیر اعظم جز رسم و میران مستانید خلق الله مرفه الحال شکرانه این عطیات جنت
ایزدی بر ذات اقدس از جمله مفروضات است آن حضرت بعد استماع این حروف شکر
راندن اندکی گشت فرموده بنده های خاص را از دور طلبیده دست به فاتحه برداشتند و اورا
بعنایت خلعت نواختند سعدالله خان در آن وقت سیم والا رسانید که مصالح بقدر

رقعه فرزند عالی جاه سعید خان بهادر ظفر جنگ
خواهش و خواهش بقدر جوهر پاک بهم میرسد
شخصی را از نظر اعلی حضرت گذرانید و بحسن توفیق در حق او کلمات خیر اداکرد سعد اسد خان از
خود بگذشته گفت خوشا حال سعید خان که چنین آدم را پیشکش میکند و عوض خوش کردارش
بر زبان مبارک آن حضرت رفت که نوکر کنانیدن کار شما و پیش آوردن مردم خوب کارها و
رونق کارهای ماست صاحبان رساله این سنت را گذارند که دیگر خوش تحریر و تقریر و عاقل
آباد و آن کار و سپاهی قبیله دار را بسیار میخواهیم هر جا باشد بهم رسانند و از نظر اشرف گذرانند
امیر الامرا عرض نمود که آدم هر صفت در عصر اقدس مشوق هر جنس عمل که میکند آخر کار
و عطای خلعت فاخره امتیازی یابد حکم شد که دیوان اعلی امتحان جوهرش کرده خدمت لائق
تجویز نماید سعید خان بهادر در کفاره این همه حسن توفیق خدا به قدر دان ده هزار روپیه
در غربا تقسیم نمود **رقعه** فرزند عالی جاه روزی بهادر اهل دیوان سرکار برادر نامهربان فرد
از نظر اعلی حضرت گذرانید که ده لک روپیه بابت طلب تفاوت ایام مابین از سرکار والا
طلب است به تنخواه آن فرمان شود آن حضرت فرد حواله سعد اسد خان فرمودند که از
روی سر رشته و دفتر دیوانی تحقیق نموده بعرض رساند خان مذکور فی الفور التماس نمود که
چنین زرها از خزانه تنخواه می شود ثانی الحال در مطالبه و تصرف و حساب نقدی محسوب
میکردد دارا شکوه بعد برخاست دربار با دیوان اعلی کلمات تند گفت چون از روی فرد
مرسله مشرف غسلخانه بمسامع علیا رسید همان وقت شقه به برادر نامهربان نوشتند و این فرد
بهم بقلم آوردند **بیت** با صاف دل مجادله با خویش دشمنیست هر کس گشاد برآینه خنجر
بخود کشد دریافت صداقت و بطلان خاصه ابنای ملوک نیست بیا از اهل کفایت خانه شما
و سعد اسد خان صیانت مال ما می خواهد هر گاه این فرد از دفتر شما درست شده بود بایستی
تحقیق نمود که تنخواه آن از سعد اسد خان ممکن الحصول نیست یا نه ملول ساختن بندهای پادشاهی
خصوص سعد اسد خان نبایدست و بدست آوردن دل این مردم خوب مصالح کاران

صاحب شعور و استعداد افزایش مال و خوش نامی صاحب معامله اند آخر روز چند تمان و چند
زر روزی یک رنگ و سه هزار دینار نقد به سعد الله خان انعام فرمودند رقعه فرزند عالی جاه
این نقل را بالی شخصی معتبر بگوش رسیده بود در رشته تحریر کشیده شد که بگوش آن فرزند هم رسیده باشد
اعلی حضرت علی مردان خان و سعد الله خان را در خلوت خاص عز اختصاص بخشیده از زبان
گوهر فشان فرمودند که رتق و فتق ملک و مال منحصر در فهم و انصاف نعوذ بالله اگر پادشاهی جوهر
مرتبه خلافت فائز آید و وزرا و امرای بی حس و بی تمیز را بر روی کار آورد اختلال کلی بنظم و
نسق بلاد رود و بد پریشانی رعایا و بی سامانی امرا و شقیقه کم حاصلی و ویرانی شود شما حسبه الله بعد از تقرر
و صلاح صحبت داشته بعد نماز پنجگانه برای پادشاه خواسته باشید که بر روی سلطنت کار هیچ کس
بر زبان بیارد و بعد ما که از پسران فرمان روا شود توفیقات خیر رفیق باشد بعضی از
اندیشه بجا خاطر راه می یابد که مهین پور خلافت اگرچه اسباب شان و شوکت و سامان حشمت
همه دارد لیکن عقد و نیکوان دوست بدان واقع شده با بدان نیک بد به نیکان
شجاع غیر از سبز چشمی صفتی ندارد و مراد بخش مجهول الکیفیت با کل و شرب ساخته دائم الخمر است
مگر فلانی یعنی این عاجز فانی ذی عزم و مآل اندیش بنظر می آید اغلب که متحمل امر خطیر ریاست تواند شد
سعد الله خان این مصراع مولوی برخواند مرد آخر بین مبارک بنده ایست آنحضرت فرمودند
هیچ تا دوست کرا خواهد میلش بکه باشد رقعه فرزند دلبند من میگویند علی مردان خان و
ابوسعید میرزا و قلیچ خان روز چوکی پاسبانان اول تواضع توجه میکردند و وقت حاضری
و هنگام طعام طعام و بعد از گوشت خوشبو و پان میدادند و هر چه در خانه آن جماعت طعام اقسام
میفرستادند و میگفتند که نسوان و اطفال انها بر تنها خوری این فرقه و کم همتی ما طعن نکنند
و حسرت نخورند شخصی در زمان سلطنت پیش بزرگی شکایت زمانه آغاز کرد فرمود که هنوز موقع شکایت
و موضع حیف نیست که انسان را نه خوف تاراج و نه بیم مال و جان هست و نه اندیشه ای
دین و ایمان در زمان مستقبل نیابت ابنای دنیا متبدل خواهد گشت و جورهای نو

خواهد یافت عدل و احسان قطعاً خواهد رفت ناظمان و محافظان بلاد بر ملا بغارتگری خواهند
گرائید خلیفهٔ عصر چشم از داد خواهان خواهد پوشید امیران بلحت بهم گیرند و بهشت سهم گران
خواهند کوشید حق زائل و باطل خواهد گردید نسوان به دلیری پیش خواهند آمد دختران
بوزارت اختصاص خواهند یافت مردم ذو القدر از بس بیدلی و بیقدری عمل با صلاح
کارها نخواهند پرداخت و مستحقان امور با وجود کوشش تمام بشغلی انجمن نخواهند بود و بی شوران
و ناکرده کاران کارفرمائی خواهند نمود پسران پدران را خواهند رنجانید و پدران بی شفقتی خواهند
آمد زنان صالحه از فسق و بی مهری شوهران طالح خواهند نالید باران بر وقت نخواهد بارید
حکام علامات را بغرض شومی گران تر خواهند فروشانید مما الک نظلم کار زبان پاین
خواهد گردید فواحش در مساکن خوانین و خوانین علانیه ساکن خواهند بود و مردان پوشیدن
لباس زنان رغبت خواهند نمود رقعه فرزند عالی جاه فاضل خان شیرازی شما در گذشت
دل هر دو آمد پیرانه سر براه کار خوش اعمال بود علیحاده دل را سر حساب سپداشت و خانه
این بی سر و سامان را از بی سامانی خود روشن ساخت در خوش سیرتی و زیرخان حاجی محمد
هم شبهه نباید کرد ساجد خان و میر نیاز هم اگرچه پسندیده اند متعدی سخت گیرند چون باران
شما اکثر ملازم بامی شوند حالا قابل خان را میخواهیم از شما بگیریم شما برای این کار میر محمد محسن نگاه
اینجا قحط الرجال است تا آمدن او عنایت الله خان سرانجام خواهد کرد گو مشاغل بسیار دارد
حق حافظه مرحم بیشتر است پیرش هم از شخصیت بیگانه نیست اما طرف خویشاوندان سخت
میگیر دیگر به رمز و تصریح نصایح میکنیم که ترکتازی سعید الله خانی خدمات مالی برادران خود میدارد
و میگفت که خانه بر انداز متصدیان اینها را لا دو نه خدای تعالی رفیق بد را هدایت کند یا گردن
بشکند رقعه فرزند عالی جاه دانسته باشند اذا لقمه بدبیر خوشگوار آمد نعمت و دولت پیران
زیاد باد هر چه از دست بر سد نکوست + رقعه فرزند عالی جاه تحلیل پدر روح حاصل
زندگانی پدر بسوی گجرات مثل بنگاله دکن دکابل نیست که بنابر بعد مسافت و سر حد

تجویز ناظمان خواه نخواه منظور شود بر وثیقه پاس بعد عمل نمایند تا آن وقت که آنهم قریب است وعده و
وعید کار تمشی باید کرد و فوجدار پرگنه دو حد که پیر مرد مسن است بنا بر عوارض بدنی ملازمت شما
نکرده بحال باشد بطور او واگذارند رقعه فرزند عالی جاه فقیری حدیثی نوشته آورد که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم از حضرت جبرئیل علیه السلام پرسیدند که کدام عمل بهترین اعمال است گفت
خدمت ملوک که نفع و سرور باهل حاجت رسانند میخواهیم که در خدمت ملوک باشیم و قضای
حاجت مسلمانان نکرده باشیم فرمودیم که نقصان نیست رقعه فرزند عالی جاه بدا بکه امرای
والا آزند برگشته و از ان آن نقصان بیت المال است اگرچه این مرتبه برای مصلحتی معاف کردیم
لیکن آینده چنین تعامل نباید رقعه فرزند عالی جاه اسپ ترکی که این مرتبه فرستاده اند بصورت
و سیرت خوب دارد از اسپ و لیکن هم خوب برادر سبک سیر نام گذاشتیم که اسم با مسمی باشد رقعه
فرزند عالی جاه موسوی خان را به تجویز آن فرزند بخشی اول کردیم آدمی اگر از هیچ یک کارهم
خوب براید غنیمت است صورتش دیده ایم سیرتش شنیده ایم ع که خبث نفس نگردد بسالها
معلوم + کلمه ایست هر کرا خدمتی باید فرمود تحقیق تفحص احوالش باید کرد که ابنای دنیا در ابتدا
بتقدیم حسن خدمت فریفته می نمایند و باز اغراض نفسانی را کار میفرمایند بعد افتخار خان
و محمد علی خان خانسامانی را فاضل خان و فضائل خان خوب کردند که آثار خیر از ذات شان مشاهده
میشد امراض بدنی را اطبا علاج توانند کرد اما مریضان اغراض را ثقلت القلوب و القلب
رقعه فرزند عالی جاه سلمه الله تعالی میخواستیم دیانت خان عبد القادر را دیوان سرکار
فرزند زاده بهادر بکنیم انا اسم لی تسمی بر آمد توقع دیانت از و غیر متوقع رقعه فرزند عالی جاه
شما سلیقه درستی در طیاری قرابینات دارید گجرات زیب و زینت هندوستانست و اکثر
و هنر و اهل حرفه همه جهت آنجا می باشند بالفعل از کارخانه پادشاهی متعلقه آنجا آنچه می آید در
دیگران درین ماده خبر رسی البته لازم است رقعه فرزند عالی جاه از وقائع [illegible]
بارگاه والا گردید که امان الله بیگ داروغه توپخانه آن فرزند ارجمند [illegible]

بی حیا را انگشت درشت داده چهره با قحبانه و قافله را بسلامت آوردن فی الواقع تلاش و جانفشانی
او در مقابلش سزاوار تحسین و آفرین ست رعایتی که مناسب باشد نمایند و بحضور هم معروض
دارند رقعه فرزند عالی جاه میر جلال الدین که ازان فرزند جدا شده ظاهرا همشیره زاده
همت خان مرحوم ست که میر بخشی ما بود سید زاده کریم النفس صحیح الحسب چرا برادر زند
رقعه فرزند عالی جاه پسران شمشیر خان چرا جدا شدند استعفای آنها بی سببی نخواهد بود قدر ما را
باندک حرف برانداختن و از جدیدان توقع کار داشتن محض بی معنی ما آفتاب مشرق
بدیوار ایشان درچنین خیال بهر حال اگر در حضور اقدس بیایند و منصب پادشاهی خفیا نمایند
مضایقه نداریم رقعه فرزند عالی جاه بیت همنشین تو از تو به باید + تا ترا عقل و دین بیفزاید
از دیوان مسموع میشود که در محالات متوسل شما ظلم صریح بعمل می آید مظلومی بیچاره که تا بوالی نرسد
داد بیچ ظلم از سر آن یک مظلمه در دیوان قضا بنام والی عامل نویسند بخشی دوم را اینقدر اختیار
دادن و اعتبار افزودن که دیگر برادر کار را و مجال عرض نباشد چه معنی دارد اگرچه استقلال
آدم کار بهر قدر باید افزود بجاست فاما فاعل مختار ساختن و تجرباتی ساخته او نزد خلق مختصر
بیکار رباعی با بدنشین و باش بیگانه او + در دام افتی اگر خوری دانه او + تیر از رخ راستی
کمان از کج دید + بنگر که چگونه جست از خانه او + بیت بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن
اجابت از در حق بهر استقبال می آید + رقعه فرزند عالی جاه افتخار خان در ایام خدمت
خانسامانی از خوش فطرتی و بهمه دانی و جزرسی حرف خوبی عرض نمود که بی دیانتی مخصوص با خلق
و جهال نیست راستی را بخلاف و خلاف را براست وانمودن عین خیانت ست خیلی خوش
کردیم و به جمیع مقربان و اهل خدمات حضور قدغن فرمودیم که احوال هر کس را بی کم و کاست
عرض میکرده باشند و پاس مراتب و خویشی و آشنائی و بیگانگی منظور ندارند رقعه فرزند عالی
جاه حسب التحریر کمتری را بدرگاه اعلی حضرت بخطاب رائی امتیاز بخشیده دختر دارش فرمودند
ارشاد نمودند که میان ما و جاگیرطلبان امین باشی یاد داشت نو سرافرازان و اضافه هر گاه

رجوع شود چهار نیم منصب دار آخر روز که ما در صحن غسلخانه نقشه صوبجات و عمارات می دیدیم از
نظر بگذراند تا حسب و نسب هر یک بنظر ثالث دریافته برای حاکم حکم فرمائیم همچنین داروغه
داغ تصحیحه حکم بود هر قدر دستکات داغ مواجب بخشیان بیایند بعرض قدسی رسانیده اسپان
بداغ رساند و محله در دیوان بنماید بسبب تعیناتی و شاق توجه ما از کارها برخاست لهذا در
نسق ضوابط اختلال کلی راه یافت آنحضرت مکرر مقرر بود که دیوانیان سرکوفت میان و
فوجداران و داروغه عرض مکرر کرده بخشیان و منصب داران اینها را در ندیمی و ندیمی شعور
باید که بهتر از همه باشند رقعه فرزند عالی جاه ماجرای بی ادبی و بی اعتدالیهای هوا پرستی
بنجابی که بر مزار فائض الانوار شاه بنده نواز گیسو دراز خرج خورده رفت و حوصله خود را عرض داده
مفصل از فرد سوانح نگار معروض بارگاه والا گشت آن عالی جاه را بایستی که هر گاه آن ناکار
باین احوال منکر در آن مقام رفته بود کسان خود را تعین نموده مقرر بودند که قتال کرده بیارند
و جولان کرده همراه گرز بردار بحضور مقرر ساند ظاهراً رعایت واقعه نگاری بدین نهاد و
از ینجا گرز دار شد نه تعین کردیم آن لعین را بسته بیارند ناکسان که بر روی کار آیند چنین کنند
ما را در چنین مقدمات روا داری هیچ یکی از فرزندان نیست تا بعنایت اسد خان و دیگران چه
رسد فرمان بخط انور در حالت نزع صادر شد سلام علیکم و علی من لدیکم پیری
رسید و ضعف قوی شد قوت از اعضا رفت بیگانه آمدم و بیگانه میروم خبر از خود ندارم
که کیستم و چه کاره ام نفسیکه بی ریاضت رفت افسوس آن باقی ماند ملک داری و رعیت پروری
هیچ از من نیامد عمر عزیز مفت رفت خداوند در خانه دارم و روشنائی آن در چشم تاریک خود نمی بینم
حیات پایدار نیست از نفس رفته نشانی پدیدار نی و از استقبال توقع مفقود تب مفارقت کرده
بجز چرم و پوست تنها گذاشت فرزند کام بخش اگرچه به بیجاپور رفت اما نزدیک است و آن عالیجاه
ازان هم نزدیکتر عزیز القدر شاه عالم از همه دورتر فرزندزاده محمد عظیم بحکم الله العظیم نزدیک
هندوستان رسید لشکریان همه بیدست و پا و سراسیمه همچو من مضطرب که از خدا نه خود [illegible]

صادق علی

گزیده در حالت اضطراب است و چون سیماب بیقرار بی‌تمکین که صاحب نعمتی داریم هیچ با خود
نیاوردم و ثمره گناهان همراه می‌برم نمیدانم که در چه عقوبت گرفتار خواهم شد هر چند بفضل
و رحمت امید قوی است اما نظر به اعمال و افعال اضطراب نمیگذارد چون از خود گذشتم دیگری کجا ماند
ع هر چه باد باد کشتی در آب انداختیم سپردیم بندگان اگرچه پروردگار خواهد کرد
لیکن نظر بر عالم ظاهر بر فرزندان هم ضرور است که خلق الله و مسلمین ناحق کشته نشوند فرزندزاده
بهادر را دعای آخرین بگویید وقت رخصت ندیدم اشتیاق باقی ماند بیگم بظاهر اگرچه ملول است
لیکن مالک دلها خداست کوته اندیشی مونثات جز ناکامی ثمره ندارد الوداع الوداع
الوداع فرمان بنام پادشاهزاده سوم سلطان محمد کام بخش که در وقت آخرین صادر
شده بود فرزند من جگر بند من در عالم اختیار هر چند برضای الهی نصیحت کردم و زیاده از امکان
سعی نمودم چون خواست الهی نبود بگوش رضا کسی نشنید حالا که از همه بیگانه میروم بیکسی
شما غم دارم اما چه فایده عذاب و گناه هر چه کردم ثمره آن با خود میبرم عجب قدرتست که
آمدم تنها و میروم با این قافله اگرچه از دوازده روز همراه انفکت داشت لیکن تاب تحمل
نیاورده گذاشت هر جا نظر میکنم جز خدا نظر نمی‌آید اندیشه لشکریان و لشکر نظر بر آخر
موجب ملالت خاطر شد از خود خبرم نیست گناه بسیار کردم نمیدانم بچه عذاب گرفتار
خواهم شد حراست بندگان اگرچه رب العالمین خواهد کرد اما بر مسلمانان و فرزندان هم
لازم است حفظ و احتیاط بندها بحسب ظاهر ضرور عالیجاه هم نزدیک است آنچه لازم بود
بشما گفته ام او هم بجان و دل قبول داشته نشود که مسلمانان کشته شوند و وبال بر گردن
این ناکاره باشد شما را و فرزندان شما را بخدا میسپارم و خود رخصت میخواهم حالت اضطراب است
بهادرشاه در جائیکه بود هست و فرزندزاده عظیم الشان نزدیک هندوستان آمده و فرزندزاده
بهادر در نواحی گجرات حیاة النسا چیزی از روزگار ندیده ملول است احوال بحکیم داند
اودی پوری والده شما در بیماری با من بوده اراده رفاقت دارد خانه زادان

حضور پرسنید گندم نمای جو فروش اند باید برطرف نمود و بی پروائی کار گرفت و پا باندازه زد و از
کشید و سلام رقعه بنام شاهزاده محمد معز الدین بهادر پسر الکلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر
فرزندزاده بهادر فتح ملک غازی و شکست [illegible] موجب مجرای نمایان و تحسین فراوان شد و جلدو
[illegible] ودو هزار سوار دو اسپه وسه اسپه در جلدوی حسن خدمت اضافه مرحمت شد
ستاره قربان با خلعت وشمشیر و اسپ و فیل و جواهر خواهد رسید باید که بیش از بیش بهمه
ملک گیری وتسخیر قلاع وقمع مفسدان آن صوبه از بیخ و بن که جوهر ابنای ملوک است توجه بکار برند
ومنتظر حکم و تنبیه سرکشان و متوقع اضافه مثل نوکران نشوند که ملک از شماست و ما خود آفتاب
لب بامیم رقعه فرزند بهادر فرزندان مزاج دان برای اضافه محله داران و واقعه
نویسند آن فرزندزاده چرا تجویز بیجا می نمایند بلکه اگر دانند خدمت واقعه نگاری بدیگری مقرر
نمایند که حالا واقعه نگار واقع نگار نماند ملیت چون عرض آمد بهتر پوشیده شد + محمد مجاب

از دل بسوی دیده شد رقعه بنام شهزاده محمد بیدار بخت پسر کلان سلطان محمد اعظم شاه بهادر
فرزندزاده بهادر بسمع از خارج بعرض رسید که هنگام بودن آن فرزندزاده در فتح پور هیره سران
بر موضع [illegible] که بجهت مصارف باغ جهان آرا بیگم تعلق دارد تاختند و بیگم درین
باب بان بیدار بخت نوشت و ایشان متعذر گشته نامه بخدمت بیگم نوشتند این مقدمه چرا
بجناب اعلی نگاشتند و سوال و جوابی که میان [illegible] واقع شد بچه معنی مخفی داشتند رقعه فرزندزاده
بهادر چون شما تسخیر قلعه [illegible] شاه را که [illegible] اند گذرانیده اید این [illegible] و از فرزند
عالیجاه بنابر [illegible] تسخیر بست [illegible] اما امیدی از عالیجاه وجهی ندارد رقعه فرزند
بهادر برای دفع امراض ظاهری و رفع مضرت سحر دعای اجابت مقرون ترتیب نمائید هم
[illegible] علما متفق اللفظ اند که دم کردن سوره اخلاص و سوره شفا بر آب و آشامیدن آن
خیلی [illegible] است و اگرچه وزن کردن تمام بدن خود با طلا و نقره و مس و غلات و غیره
وغیره اجناس معمول و مناسب و آل اسلام آنجا نیست اما چون نفس این عمل جمعی کثیر از مسلمانان

و مساکین میرسد اعلی حضرت هم در سالی دو مرتبه عنصر مبارک را وزن کرده هم وزن ذات خدا

به مستحقان خیرات میکردند اگر آن نور الابصار هم در سالی دو بار و در هر یک مرتبه هفت بار جدا

جداگانه که در صید رسوید بابت عنصر خود را وزن کرده ایثار میکرده باشند برای دفع بلیات

روحانی و جسمانی خوب و مناسب است **بیت** ضعف و فقر و عجز یاد داشته + در دو دارا هم در داد نیشته

انشاء الله کافی الله صافی **رقعه** فرزند زاده عزیز سودای غائبانه جمعیت خدمت

بدون خدمت و بودن در سایه رایات عالیات میشود و فرزند تعالی جاه هم این قسم مسکنند و

بفرستند یا نوکر خود کنند این سلطنت فیروزمند جنگ و نصرت جنگ است آن نور الابصار را این

کار چه کار **رباعی** دوران بقا چو باد صحرا بگذشت + تلخی و خوشی و زشت و زیبا بگذشت

پنداشت ستمگر که ستم بر ما کرد + بر گردن او بماند و بر ما بگذشت + آیین چنین عمل نباید **رقعه**

فرزند زاده بهادر سن در تمیز زمان مخالطة الرجال و النساء کارها باسفتای قلب باید کرد نه بگفت و شنید

دهان بدرگاه زیاده برین نمیتوان نوشت که بغیبت و تعصیت کشتی ع دیوار گوش دارد

فهمیده لب بجنبان **رقعه** فرزند زاده بهادر سن ساتن حال عالم مریض الظاهر والباطن

و نصرت جنگ مخالف است رای دلیپ را واسطه ساخته بر دو را موافق باید کرد و در

تالیف دل نصرت جنگ کوشید تا بیت المال دیوان خود مقرر نمایند و برای سر سامانی قلعه

راه فرستاده شد **رقعه** فرزند زاده عزیز من از دین و دنیا مستفید و فیروزمند باشند قلعه ترکنند و

نول کند را از اشقیای ضلالت پیوند گرفتند الحمد لله کارهای آن نور الابصار روز به روز هزار

تحسین و آفرین بسیار است و شمشیر خان شما هم کم ندید در بیت کل رخیب از آدم خوب می آید

ترکند را به شمشیر کره موسوم کردم یکی را گرفتن و دیگر را دعوی کردن خاصه حوص سیالمال عالمگیر

بیت کاسه چشم حریصان پر نشد + تا صدف قانع نشد پر در نشد **رقعه** فرزند بهادر

دلجوی لشکریان نمره عقل فیروزمند است آن سعادت بنیاد عالی نژاد بر وفق ارشاد سراسر رشاد جد و

جد اعلی و سرشت این ... اند که در قلمرو هندوستان این بار چه ان جمله کرده حضرت

صاحبقران فرش آشیان است هرچه بمیامن تفضلات مفضل بیهمال بر ان ایجاد و ایراد توان نمود

شاه نامه بیان خوش تحریر تفاصیل آن در سلک ارقام خواهند کشید و بر صفحه اوراق روزگار

ابد الآباد یادگار خواهد ماند **بیت** اگر بسیر چمن سروی قدم بگذارد که همچو رنگ حنا میرود بهار

از دست **رقعه** فرزند زاده بهادر مخلصه همراهان خود که فان فیروز جنگ نموده زیاده از رضا طلب

منصب و تنخواه او بنظر آمد از توپ و رهکله و بان و اهم جنگی و جزایر و کهریال و شترنال و گجنال

و سواران با یراق و اسپان و فیلان با برگستوانهای یراق و دیگر لوازمه که طراق آن قلعه که باید

بلکه نباید ملاحظه شد چنانچه اکثری از ان بسرکار والا در آمد تا که مضاعف او می باید چرا زر یا ضایع

میکنید و بی مصرف صرف مینمائید انچه در کار رود ساختنش ضروریست و دیگر [illegible] خود ساختن نیست **رقعه**

فرزند زاده بهادر عرضداشت بعینه از نظر گذشت از دو حال خالی نیست یا را مالوا و اکبر آباد باید

و شما دکن باشید یا خلاف آن از هر دو شق انچه اصوب باشد بنگارید **رقعه** فرزند زاده بهادر

آن نور الابصار در اکثر عرضداشت مینویسد که باقبال ابد اتصال این مهم نهایت دشوار است تا

به انجه رسد بمیامن افضال بیهمال ایزد متعال نوشته باشد که خلق الانسان ضعیفا

واقع شده **فرد** از خداوند خلاف دشمن و دوست که دل هر دو در تصرف دست بنام

عظیم الدین پسر محمد معظم شاه عالم بهادر فرزند زاده حافظ قرآن عظیم و قدیم بعضی کارهای کلی

و الله در پیش است و شوق دیدن آن نور چشم از حد بیش باید که نظر بر کارهای سرکار والا و شوق نکرده

تجرد شده و رفیقان مرشد قلیخان را به نیابت در ان جا گذاشته خود با فیل خانه و خزانه پادشاهی

روانه حضور پر نور شود بل اگر پیش از رسیدن فرمان کوچ کند اقرب با طاعت است **رقعه**

فرزند زاده عظیم [illegible] غافل از خدای کریم ظلم بر خلق که ودیعت خالق است خوب نیست خاصه

ابنای ملوک را ارتکاب آن بسیار بد مسائل حقیقیه الموت حق و البعث حق و الصراط

حق و الجنة حق بالسر و الخفی همواره منظور نظر باید داشت و هر ساعت خود را از

[illegible] تا به بیهمال مراد از خاک انتقال برخیزد و کلهای [illegible] سر اه مظلومان [illegible]

این سودای خاص از کجا آموخته‌اند نه جد شما داشت و نه پدر شما بهتر آنست که دماغ از این سودا پرداخته

ما خود شمار اکبر از دیگران میدانستیم و شدنی می انگاشتیم ع خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم

رقعه فرزند زاده عظیم القدر ایشان که در باب تنخواه پرگنه شکر پور بجاگیر شاه عالیجاه

معروض داشته‌اند معلوم شد که این قسم خیرخواهی از چه راه بخاطر گذشته اگر شاه عالیجاه استدعای

این مطلب ازان فرزندزاده کرده‌اند مضایقه ندارد و الا از سر چنین خیالهای خام در گذشته

که براخلاص و دوستی نمی‌افزاید بل آشوب می‌دارد و غرور را شاید رقعه فرزندزاده عظیم اکبر

احداث تاری محال بهری پدر و پسر زر اند و زی و از دلیکن معنی این محال مفهوم نمیشود که کدام

مفتی مفت خور فتوی داده این قسم صلاح اندیشان خانمان برانداز را دشمن جانی و مالی

بدخواه حالی و مآلی دانند و شکر نعمت حق سبحانه و تعالی بجا آرند که سه صد به زر خیر و زر ریزه و همه چیز

ارزان و فراوان عطا کرده رعیت پروری را سرمایه دولت دنیوی و اخروی شمارند رقعه

بنام امیر الامرا شایسته خان صوبه دار اکبرآباد یار وفادار خجسته اطوار در حفظ ایزد متعال

بوده مشتاق می‌اند روز تحریر که سه شنبه بیستم ربیع الاول حال است شجاع شکست و زری با لشکر

ظفر اثر که در رکاب نصرت نصاب این نیازمند ترین حضرت عزاسمه بود مقابله نموده سرافگنده

گردانید خبار در کنار تمام او بار خویش دیده ملبت از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش

بدر آید تفصیل این فتح بزرگ بعد ازین نوشته خواهد شد جسونت سنگه نامرد پیش از جنگ و شب

که نزدیک شهر آمده منزل کرده بودیم گریخته بطرف اکبرآباد رفت ظاهرا بوطن خود برود خسر الدنیا

والآخرة ذلک هو الخسران المبین باید که آن حصن حصین الخلافت خبر و اطلاع بر مضمون

این منشور والا لوازم سرور و شادمانی بتقدیم رسانیده ادای شکر منعم حقیقی قیام نماید و

بضبط آن صوبه متعلقه او قرار واقع پرداز د بالفعل فرزند بجان پیوند محمد سلطان بهادر را

به تعاقب آن ناحق شناس تعین فرمودیم و ما عنقریب باکبرآباد می‌آئیم رقعه بنام

عمدة الملک مدار المهام اسد خان حسب العرض آن فدوی خدمت بخشی گری دوم

به صدرالدین محمد خان صفوی سفر رشده حالا او را باید طلبید و بر پن علیه آگهی بخشید و تا آمدن او

آن مزاج دان را ازین دفتر هم خبر باید گرفت که محرران بشوم طبعی جبال تلبیس نباشند اهل

مطلب نیز از البنداد کار تصدیع نکشند رباعی هرکس به ضمیر خود صفا خواهد داد + آیینه نور

را جلا خواهد داد + هر جا که شکسته بود وصلش گیرید + بشنو که همین کاسه صدا خواهد داد + آن فدوی

بخان جهان بهادر بنویسید که سوداگران اسپان وغیره استغاثه مینمایند و محبت الظلم ظلمات

یوم القیامة از چه رو منظور ندهست و یاد موت که قریب تر از شهرگ اوست چرا گذاشته اند

سخط الهی و غضب پادشاهی بترسد و آنها را رضامند کند بیت حلم حق با تو مواسا کند +

چونکه از حد بگذرد رسوا کند + در خانه خود دیوان کرده می نشیند چند کوی خانه و این حق آن محسن

آن فدوی از حضرت جنگ پرستی رطلبد که نگین زمرد باد رجست باشد لیکن به تمام شناسد وفا

نمیکند اگر یکی بحضرت جنگ حفظ کنند و سفر کرده عنایت کنیم بیت دانی که به نگین سلیمان چه

نقش بود + گلی بر نوشته که این نیز بگذرد + فقیری که امروز زوج اسعد خان آورده بود و پیام

بطور اصلاف [illegible] اسلاف چنین کس شیخ میان عبد اللطیف قدس سره الشریف [illegible]

کس روزی با این عاصی فرمودند شما فقرا را می دیده باشید گفتیم ما دنیاداران غرق عصیان اگر لحظه هم

بدین فقرای صاحب کمال مشغول بحث نشویم حال ما چه باشد و بکجا رسد گفتند بنیاد برای آنست که

درویشان حال به روش بزرگان ما صفی نمانده اند چون ایشان را ببینید به باطن ترشد بد آیند

خوب نیست نعوذ بالله منه آن فدوی با آن عزیز بگوید که حکم شرع است استغنا و توجه

الله تعالی العظیم والمتنان الی رتبته الکریم هر جا که باشد اختیار دارد و بعد ازین بار او خود را

بلا ز ملاقات بیازارد و مطلبیه انچه مقرر شده خواهد رسید آن فدوی معلوم نماید این عاصی

این کار کرده بود از مطالعه روایات محکم حاکم شرع استفتا نموده چون با [illegible]

حیله سازی و کارپردازی نفس اماره بود الا آرزو را کسی نمیتواند بیت گر دلت نفس [illegible]

این کم ده است + از غم بی آلتی افسرده است + الحمد لله که از دو واز گمرا و راضی هستیم

سیمایه نقصان راضی بودن از نفس ست آنخدومی با اخلاص از فقرای کرامت اختصاص
دعای خیریت و عافیت ورهائی از بند نفس بکنا ند خود هم سید صالح دکر هم النفس
الی الخضوع قلب بکنند کنجایش وارد اَللّٰهُمَّ اَحْیِنِیْ مِسْکِیْنًا وَّاَمِتْنِیْ مِسْکِیْنًا وَّاحْشُرْنِیْ
فِیْ زُمْرَةِ الْمَسَاکِیْنِ آمِیْنَ آمِیْنَ آمِیْنَ رقعه حسب الالتماس آنخدومی که عقیق الحال
بحال شیخ در شروط امیارست اول آنکه جمع پرگنه هر سال زیاده کنند دوم آنکه بر احدی ظلم نرود
و دهی ویران نگردد سوم حدود فوجداری خود چنان از قطاع الطریق خالی و از امن بسازد
که مسافرین و مترددین تاجر و بیوپاری بلا وسواس آمد و رفت کنند اگر این مراتب قبول کند
و بعمل آوردنی باشد سند بدهد والا خلیفه ثانی امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه در خلافت خود هر
امیر ناجیه میکردند عهد نامه چند چیز از و میگرفتند یکی آنکه حاجب بر در نگاه ندارد تا هر و هرکه تکلف
احتیاج خود با او رفع تواند نمود دوم آنکه اوقات خود مصروف کار خدا و خلق خدا دارد سوم
آنکه مرکوب اختیار نکند چهارم چیزی برای خود یا اطفال خود از بیت المال نگیرد و کسب کرد
از وجه حلال قوت خود نماید احیانًا اگر بنا بر کبرسن یا عارضه نتواند بمشورت مومنان از کدیه هم
تا سه درم بگیرد و زیاده ازین جائز ندارد پنجم بیت مصروف بعدل دارد و در شغل نمایان
قبیله داری و آشنائی منظور نکند و دیگر هم شروط بسیار در کتب تواریخ و سیر مرقوم ست باکه
پیروایشانیم باید که بقدر طاقت خود بکوشیم اَللّٰهُمَّ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ وَالسَّلَامُ
عَلٰی اَهْلِ التَّکْرِیْمِ رقعه آنخدومی فهم خان وکیل شاه عالم را که دیوانی سرکار ایشان
نیز یافته امروز برای رخصت بیاره تا از واقعیت باصواب اکبرآباد که باسید آمد او ایرانی
بیابانی در هرات قریب قندهار مقیم شده باشاره والی آنجا مطرقی نمیرد و از اطوار قصیده
نام قصیده می کشد فرموده اند شعر رفت از دلم قول آن کاسه که بشکست باکاسه پر خطرم
کشتم که سنگ سپهر قضا بشکسته پیشه ام را محمد اوس چون از یک پسر خود را که اشتی در کابل
بافوج بزرگ و محمد معز الدین بهادر را در هشتن در لتان باسامان نیک وبا الفضال نقد

یعنی رفتن این فانی رهنمی بودن بصلح و تقسیم ملک نیست الطرق و صبا یا گفته میشود که بسیار

نامداران صاحب داعیه که با فروختن نایره قتال و دولت را به حضرت گذاشته و عمر به تلخی بسر برده

جان به ندامت داده اندیکی از انجمله دارا شکوه بود اگر نصایح اعلی حضرت می شنید چرا روز بد

میدید و حق بطرف او هم بود اما غرض آدمی را نیکذارد که دمی چند با سایش برآرد اللهم اصلح

امة محمد وارحم امة محمد صلی الله علیه واله فی الاول والاخر والسلام

رقعه فرد فرستاده امجد خان متضمن بی اعتدالیهای نواسهای امیر الامرا و پسر محمد مظفر بخشی

پیش آنفدوی فرستاده شد محمد یار خان همچو من از خدا غافل حسب الحکم در باب قید نمودن نسدان

دار الخلافه و آینده تغافل نکردن در چنین امور ضروری دنیوی که فی الحقیقه دینی ست نکارد

فرمان هم می فرستم اگرچه در کار نیست طبیعت چشمی واری و عالمی در نظر ست + دیگر چه معلم

و کتابت باید + از نوشته عزیزی ظاهر شد که محمد اعظم کسان خود را در شاهراه لطاریق ڈاک چوکی

نشانده چه معنی دارد با آنکه افراد وقایع پیش او میرسد عجب که این مقدمه بعرض نارسانیده

و شاید و قایع باری نداده باشد اگر در کارها رسانی نیست چرا در مقدمات پادشاهی که نمونه معاملات

الهی ست در می آید او بنویسید که این بدعت خانگی را که در راه چنین آمده ست بر دارد و الا بدتر شده

خواهد شد استغفر الله ربی من کل ذنب واتوب الیه بیت بلبل تنیم و زیرکان را

این بس ست بانگ رد کردیم اگر در ده کس ست + انگشتری نگین زمرد که شب برای چه

علحده شد ساده ست اکنون چنین بخاطر رسید که خطاب او چنین قلیچ خان ست به داروغه

جواهر خانه بگوید که مهر کرده طلبیده تمام خطاب او کنده بخان مذکور رساند

به آنفدوی فرستاده بود با جلوتار به مطالعه در آمد اما شورش تشنی نشید

استدعای بحالی کمی عبد الله خان کرده بی آنکه کاری از و بظهور آید پیرانی چه مناسبت از دیگر

چون خان مذکور به سرکار ست عرض او مقبول شد ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب

حالا از و کار دست بسته بگیر و تا این عنایت گرانی نکند و کاری که برای او در سبب

به بخشی الملک ...

اگر پیش از رسیدن الله‌ورد این قلعچه را میگرفت و در جلدوی آن چنین رعایت جا داشت حالا که خود
رسید و لیپ اچه رو داند یک بخاطر او باتفضل محض رقعه امیرخان امسال ثالی نذر بدیر فرستاده
چنانکه اکثر چیزها ضائع بر آمد بنویسید که زود زود ارسال میداشته باشد اگرچه در کار نیست بیت
حرص قانع نیست بیدل ورنه اسباب معاش آنچه ما در کار داریم اکثری در کار نیست رقعه
آنفدوی را عزا یا آنکه میرخان درگذشت اگرچه ما راهم باید گذشت مع تا نفس باقیست او زندگی
همو است آنفدوی بدیوان دار السلطنت لاهور که برادر اوست بنویسد که اموال آن مرحوم
بجد و کد تمام که بتقصیر و تقصیر و دامی و درمی بلکه پرکاهی فرو گذاشت نشود ضبط نماید و از خوارج
هرچه کتابهای خبر گرفته و از بیعه و تحقه باشد و هم استفسار کرده هر جا هرچه باید در شد خود آرد که این هیچ
ست چه شخصی که خلیفه وقت بصلاح یا فساد و رعایای افزون از حد شرع تا حق مومنین پامال
کرده باشد در ایام حیات او برای پاس خاطرش این معصیت بر خود گرفته بودیم اکنون چرا باز گیریم
بیت گفتگو بسیار شد خامش شدیم ... رقعه محمدخان را ...
مرحمت شده آنفدوی بخشی الملک حکم رساند که در دیوان تسلیمات کنانند و قاسم خان در باب
دیوان بناظم خواهد نوشت و کرم خان را هرچه کرد و نیست خواهد کرد رقعه سوچ بینی به پسر
محمد امین خان داده ایم بصاحب جمع جواهرخانه حکم رساند که دو دسته تا به قیمت مناسب آخر روز
بنظر بگذارند اگرچه ضابطه نیست سوچ به شخصی که از چهار هزاری منصب کم داشته باشد عنایت
شود اما چون طفل است برای دل خوشی او چنین عطا مضایقه ندارد اعلی حضرت هم به پسر جهادر
بخشی بخشیده بودند وقتی که بسن تمیز رسید و بزرگ شد از بستن آن نهی فرمودند رقعه فدوی که
حسن علیخان با فرزند زاده محمد معزالدین بهادر بهزدگی بوده بی اجازت برخاسته آمد چنانچه
شاهزاده گله او نوشته کمی منصب پیدا کرده ... ضبط نشود ... را تعجب نشود بیت
کند تحمل بسیار هر دو را ای فدوی کمان چو بر کشیدن و بد کشیدن شود اعوذ بالله من شرور
انفسنا و من سیئات اعمالنا رقعه نشانی که فرزند ارجمند به آن فدوی ...

نوشته بودند به مطالعه در آمد برای تتمه جاگیر خجسته اختر که بسیار دوست میدارند استدعا کرده اند
تجویز باید کرد وجهت تسلی چیزی بایشان نوشت رقعه آن فدوی بخاطر خود میرسد که بخصوص فتح جنگ خان
بکابل شاید که خوب نباشد اول اینکه صاحب الوس ست دوم جلدی تیز دارد سوم مغلوب
وزیاده گو با روح الله خان همراه داده بودیم با خان مذکور همچو سلوک میکرد که گویا او همین است
با وجود آدمیت ومدارات او وکم منصبی وجمعیت خود وتاکید حضور در باب اطاعت با خان مسطور
چنان حرفهای تلخ وتند میگفت که او پیش مردم خجل وسبک می شد چنین کس که سه هزاری شده
وخطاب بهادری یافته بجای دوردست رود با شکل شاه بهادر با خبر وهوشیار باشد نیز باید دید که چه
خواهد کرد اگر خاطر آن مخلص ازین مراتب جمع باشد چه مضایقه والا بودن او در کابل اولیست رقعه
فدوی با اخلاص زبانی محمد اخلاص عنایت الله خان عرض نمود که همین پور خلافت
وطلب سپاه بسیار شده جائیکه این قدر مناصب نامناسب ومواجب کی ... بدون
ملاحظه لیاقت مردم مقرر شود واین همه انعامات ورعایات بی جا بظهور رسد چرا نباشد
نرسد وقائل بقرآن ولا تبذر تبذیرا هم باید دارند وتفسیر این کاهی سهواهم نخواهند
بلبت چشم بازو گوش باز واین ذکا خیره ام در چشم بندی خدا ÷ دیوان هم مجهول ست شمشیر
وطن گیری باید کرد ودیوانی تجویز شود اسلم خان بدست رقعه فدوی با اخلاص شب ابو الوفا
عرض کرد که اسباب جانماز خانه مستعمل وفرسوده شده دیگر کارخانجات طیار باشد وهمین کارخانه
طیار ودائمی متندرس شود از سلطانی بعید ست بجانماز ... وحکم رساند که هرچه در کار باشد باظهار
داروغه سرانجام نماید حیف صد حیف که تا دیر خبردار شدیم ÷ رقعه فقیر شبینه بهره از علم ندارد
ودراه خشک معلوم میشود شاید که اینهم ریا باشد واکثر اقوال وافعال دیگر از نهاره وفتوح ست
خلاف شرع بود خلیفه وقت امین بیت المال ست هرچه بکسی دهد بروحلال ست واگر از محصول
چند ده که به فتوای علمای ملت ومشورت امرای شریک ملک ودولت برای خود اختیار
نموده وآنرا صرف خاص قرار داده باشد مروت کند نیز حلال خاصه بدرویش بی برو بال

چه طور حرام توان گفت و جهش بپرسید اگر معقول گو یدعرض نماید تا آئین مغلوب بعضی هم معقول خود
کند والا هم مبتدعان را که از خود چیزها تراشند و نسبت بشرع و هند تنبیه باید کرد و سلطان محمود غفرله
لهو و نیست مذهبان و مبتدعان را در مجلس برا ی شهید اول در ولایت خود جا نمیداد تا دیگران
آنها را بصورت فقیر دیده گمراه نشوند و ایشان نیز مجال گمراه کردن نیابند اللهم اهدنا الصراط
المستقیم والسلام علی اهل الرضا والتسلیم رقعه فدوی با اخلاص گلمه
فتح اسد خان الحال نوشته اند تا وقت رخصت خان مذکور رسیده انشیتم که صحبت این فضول با پادشاهزاده
بر آرنخواهد آمد اما چه کنیم ما را الطور رها نمی گذارند و در ادای مطلب خود ابرام میکنند باری پانصدی
ذات فتح اسد خان و سه صد سوار تابینان کم باید کرد و سیاهه کمی با برطرفی خطاب بهادری فیروز
بخشی دوم داد و حسب الحکم سه آن زیاده گو نوشت که نمک حلالی همین معنی دارد که مرشدزاده
را از خود آزرده کند و بالقای منت خدمت فروشی که وضع سفله رویان نه رسم مردان جان
بناموس ده همین پور ولی نعمت را سر گران نماید بایستی باین وسیله بزرگ رضای ما بدست آوردی
و بالتماس ایشان اضافه گرفتی حالا هم اگر تلافی مافات کند خوبست این ارشاد در حق او بدیهه
و بپادشاهزاده عرضه داشت کند این قلعه هم انشاء الله تعالی عنقریب فتح میشود اما فکر سلطنتهای
شیطان صفتان تا صرور نجان فیروز جنگ برای سزای آن سزاوار سرجنگ بتاکید بنویسید که پیش
از دست برد دست جبارش بشروع مرآخر بین مبارک بنده است رقعه از منعم خان بنده
کار خوب سرانجام نیافت و چنانچه باید از عهده آن بر نیامد ناکرده کار رست و بیهوده گفتار تعلیم
باید کرد و بکمی مراتب تنبیه نمود اگرچه من خود تربیت طلبیم ع هم سرگشته و گم کرده راه + ابو نصر را
در لاهور هنگامه بر پا کرده است و مردم آن شهر را بجان آورده مگر سر عافیت او میخارد یا ملک را
بی ملک دیده مراتب او از بخشی نوسیانیده بطلبد و آخر روز با فرد العرض سازند تا بکمی منصب
بیهوشش افزوده آید طلبیت باید نواخت فرق حمق او را سه چوب دست بیرون نهند چون قدم
کجروی از راه + زیر دست خان سپاهی است و در کار پادشاهی به از پدر در دار السلطنه لاهور

عمل خوب کرده اکثر مفسدان شهر و نواح را تنبیه نموده اما کین آنها را خراب ساخته حسب الحکم
تحسین و آفرین بر کار او و خلعت مصحوب یالکی برای او علیحده بکار دع که مژده و رخوشدل کند کارش باد
رقعه فدوی با اخلاص کام بخش معامله ناقهم را بجانب محمد اعظم شاه باید برد و استعذار نموده با هم
صفا داد ع دنیا نه متاعیست که ارزد به نزاعی رقعه مقرب خان که بتسخیر برناله مأمور شده
در باب دستگیر کردن زمیندار او باید نوشت و تاکید رود و رفتن خان مذکور بر سرش در چه وقت که آن
سیه بست باده غرور بجر بده از راه بدبختی بنا بر نزاع با قوم بر کی بقلعه کهلنه رفته بزودی ترقیم نمود عاقلی که
برود بخست باید و آن بیراه رو مسلم آزار را باید مکافات کند استغفر الله او چه کند هر چه میکنند حق میکند
و بجزای کردار میرساند رقعه آن فدوی فیسر را بباغ برود و گلدسته تفرج بدست آرد مردم
چوکی امروز چه از سائر و چه غیر آن که همراه او خواهند بود در استرضای خاطر او کوشیده سرور بر رو
خواهند افزود ع چون از دوستی همه چیز از تو گشت رقعه فدوی درگاه عالیجاه آمده اند
محمد کام بخش را برای استقبال باید رفت و باهم که باشاهی آنها بالمشافهه فرموده شد نیز حکم رسانید
رقعه فدوی درگاه مخلص خان بیمار است برای عیادت آن مخلص باید رفت و از طرف ما نیز احوال
پرسید این مردم غنیمت سلیقه عرض او اعلی حضرت را بسیار خوش می آمد جای آنست که جوهر
دیانت و فدویت چنانچه باید دارد خدا شفا دهاد پسرش امروز نیامده کجاست و در چه کار او را
بطور او نباید گذاشت و تربیت باید نمود چند سیپاره حفظ کرده بود نشود فراموش کند تعهد قاسم خان
در باب فتح قلعه چنجی که پادشاهزاده محمد کام بخش بحضور فرستاده تحسین پیش آن فدوی فرستاده شد
باید دید که اصلی دارد یا تمهید دلشکستن آن فدویست مردم دنیا برای اغراض نفسانی چه چیزها که
میگویند و چه شکستها که برای درستی کار خود می بندند گرفتن راه ی بیجا و کشایش قلعه از تو اند شد
چه به ازین و الاسردارخان هم کهنه عمل ست بد نیست باشد رقعه فدوی درگاه فدا ملازمت
پادشاهزاده شاه عالم بهادر مقرر ست بخشی الملک و مردم دیگر را با افواج خود ها برای استقبال
باید رفت و به آئین گزین آورده چشم ها روشن ساخت ملبیت خوشوقتی و خرم شور کار

که یاری برخوردار از وصل یاری + رقعه فدوی با اخلاص دستخط دیوان بر عرضی که عین شد
در کار نیست این عین علت را از میان باید برداشت سیم معتبری عنایت اسد خان کفایت
میکند باعتقاد ما حسب المسطور هم بر پروانه زائد است قولیست مشهور که اول بنیاد ظلم در جهان اندک
بود و هر که آمد بران مزید کرد تا بدین غایت رسید ابراهیم خان را تا که انفصال قضیه قاضی و دیگر مردم
کشمیر نشود بجائی کمی معلوم ع کلوخ انداز را پاداش سنگست + الحمد لله چنجی فتح شد و رانای دو
گریخت گرفتنش هم چندان کار نبود اما باغماض کهنه عملان از دست رفت و چندی دیگر دوکان
سرد شدن شان کرم باشد با اینها باید گفت که بخورند و بنازند پیش از آنکه شما را بخورند رقعه +
فدوی بارگاه اینقدر رنگ گرفتن یار علی بیگ خود را از چه راه است نهی این امر شرع
نیامده و مرتبه ولایت خود ندارد چرا بر کلوا و اشربوا عمل نمیکند و ما را و خود را زبان زد
مردم میسازد آدمی باید که مقبول هر قوم باشد اما او هم چه کند که این هم باختیار خود نیست علت
بخت و دولت بزور بازو نیست + تا نه بخشد خدای بخشنده + اعلی حضرت را در طراوت باغ
حیات بخش و دیگر اماکن واقعه دولت خانه دار الخلافت از آراستگی اشجار و پرورش
آبگینها و حیاض و تربیت نهالان و انهار توجه مفرط بود و تا ایام اقامت دار الخلافه این سیر
نیز بر اینها نظری میکرد اگر محمد یار خان همیشه خود رفته و در تربیت شان والی آن موکد بوده است
والا حالا هم باید هر روزه گلیار خود رفته و کما ینبغی بقید به ترمیم و تنقیه عمارات قلعه و ریاض بوده
کیفیات صحیح باغات و عمارات قلعه مبارک و صاحب آباد و اعز آباد و نور باری و سهرند بار که تعلق بهمشیره
عزیز القدر دارد و غیرها بقید انهار و اشجار از وقت بیرون آمدن این عقیدتی تا حال باتفاق بیوتات کالمعیان
شده برنگار دل نقشه بفرستد و کیفیت باغ انگوری و دیگر باغات پایین قلعه و باغ محسن خان که
تعریفش بسیار میکنند و نیز از ثقات مسموع نموده عرضه داشت کند تا حقائق باحسن وجوه معلوم
شود و در زیادرصورت شکست و ریخت برای ترمیم داده آید افسوس که تعمیر خرابه دل نکردیم و
چو اطفال عمر بلهو و لعب باختیم شعر صرفت العمر فی لهو و لعب + فآها ثم آها ثم آها

افسوس که عمر رفت و هشیاری نیست + دردا که امید خویشتن داری نیست + گفتم که چو بیدار شوم روز بود + هیهات که روز رفت و بیداری نیست + قید مدعی که خلاف شرعست آنها را از دست

این پابندها باید داد و بقاضی القضاة رجوع کرد تا موافق شریعت غرا فیصل مدعی و مدعی علیه کند

و الحمد لله که قاضی ما متدین ست و صالح و متقی چشم برابر آن ندارد و در انفصال قضایا چه حساب

منظور میدارد از ضواحی الکم القاضی شجاعت خان ناظم صوبه احمدآباد با ضافه هزاری هزار سوار

سرفراز شد باید نوشت بیت این قدر راکه دیده جزویست + کار کلی هنوز در قدرست + اگر

در کار پادشاهی همین قسم فدویت و جانفشانی ست و در تنبیه مفسدان و استمالت زمینداران همچنین

جالی العنایات دیگر هم امتیاز خواهد یافت و مرتبه بلندتر از این مرتقی خواهد گشت بیت نردبان

این جهان ما و منیست + عاقبت زین نردبان افتادنیست + هر که بالاتر رود ابلهتر ست +

استخوانش خرد تر خواهد شکست + رقعه شجاعت خان درگذشت انا لله و انا الیه

راجعون آدم کاردان بود و به تجربات عمل درست داشت صوبه داری جهت آن ملک تجویز باید کرد

دو سه کس بجای خود تجویز عرض نمود عالی جاه هم رغبت دارند اگر پادشاهزادگی را کار نفرمایند

بهتر از دیگران سرانجام توانند کرد می توان داد بالله التوفیق و الیه الرشاد در مقدمه

بهتر از خیر اندیش خان دیگر کسی نیست اما میگویند که حشمتش از کار رفته باری او را یاد کیر بر امید نگاه شد

عتیق الله خان هم بنسبت مقدمه ابراهیم خان و پسران حفظ الله خان خوب نوشته و تأمل

اندیشی را دخل نداده بیت خبیث بر بین دانش و آئین او + که رشد و دیده حق بین او + با

دینداری تحقیق حق از دست دادن چه معنی دارد از نیجاست که گفته اند قاضی و امین تحقیقات

باید کرد که بیک اقرار و انکار مقدمه تمام کند و در انفصال قضایا اصلا کوتاهی ننماید و القیار جهت

غالب منظور ندارد و از این قسم مردم پیشه هم کم بود ندو درین وقت که ایمان و دیانت

خود کجا رقعه در امتثال احکام ابراهیم خان تا خیر بسیار میرود و هنر ازینست تا بشان و کم

باید کرد و بوکیل هم چشم نمائی نمود علم با کار نداریم میکنند چون هیچ راستی ناید خواجگی باشد

رقعه روح الله خان درخواست صدور احکام بنام دیوان دکن و قلعه داران آنطرف کرده است

تا از سررشته کیفیات پرگنات آن ضلع چه خالصه و چه جاگیر و چه انچه حالا از تغیر مسعود خان ضبط

شده دریافته بعرض رسانند انچه خالصه مقرر شود برای آن امین و کروری تعیین نماید و هر چه جاگیر قرار

یابد پروانه بدهد و هنگام ضرورت پیش توپخانه و مصالح مورچال انچه درکار شود بفرستد باید نوشت نیز اولی

تعیین نمود که بیلداران با خزانه با و برسانند و نشان فرزند بهادر که بخان مذکور نوشته اند حواله وکیل

باید کرد یا در خط خود منطوی نموده باید فرستاد بل حرف اخیر بهتر این مرد از آن جماعت نیست که همیشه

بیک طور سلوک داشته باشد آن همه فروتنی برای برآوردن مطلب خود بود از درون هم شاید که

صافی نباشد برای او همین عرض میکرده باشند **بیت** از اختلاط جسیان بیگانه کی شود خویش +

هر چند جا به تنگ است جزو بدن نگردد + **رقعه** ذوالفقار خان ظاهرا سزاولان برای بردن توپخانه

تعیین ساخته روح الله خان را در عین کار سر دو نموده اگرچه آنهم کار پادشاهیست اما بخان نمی‌گوید

بنگارد که تا فتح قلعه توپها را بکار دارد و تا صورت گرفتن این کار سزاولی آنها معتبر شمارد و طرح قلعه

و مورچال فرستاده او بنظر درآمد سمتی که برای مورچال مقرر کرده است خوبست و بچندین وجوه بر اضلاع دیگر

فوقیت دارد لیکن از عدم خندق معلوم میشود که آنطرف ظاهرا زمین سنگلاخ باشد نقب زدن متعذر

خواهد بود باید دمدمه سرکوب برپا کرد تا از اتصال دم ضرب توپها تزلزل در ثبات حصون آن ارکان

قلعه افتد و بزودی این عقده کشایش یابد فرمان هم برین ماده میفرستیم و انچه باید بدستخط خود هم تاکید

می نویسیم **بیت** با سیدهای چنین شاخ شاخ + بداریم چشم کشایش فراخ + استغفر الله استغفر الله

رقعه از افراد فرستاده سوانح نگار لشکر شهزاده بهادر معلوم شد که لشکر اسد خان با وجود نزدیک

نمودار شدن غنیم بشرب خمر مشغول ماند و خود سواری نکرده کسان را به تنبیه آنها فرستاد و شب بخانه

نوازش خان رفته از شام تا بامداد بخوردن شراب و تماشای رقص گذرانید با امتناع محرز [illegible]

[illegible] کرده و برین ممنوع مصدا اصرار دارد از انجا که سوانح نگاران برای اغراض نفسانی خبرها

بسیار بر خانه زادان تهمت کرده ها می بندند باید که آنقدر وی بدیوان بنگارد که تمهه مراتب [illegible]

باید تحقیق نماید بحضور معروض دارد رقعه فتح الله خان بنویسید که حسن خدمت مفصل از عرائض معلوم
شد موجب مجرای نیکو خدمتی گشت اما این جانفشانی را بخدمت فروشی مبدل نکنند و به آزرده کردن
سرکرده ما را سرگران نه نماید رقعه مستمند خان فدوی که شعر خرابی جاگیر خود بسبب عماوی ذره ها بهم
خود نوشته فرستاده بنظر درآمد التماس مامور شدن محمور خان بگوشمالی آن گروه شقاوت نشان کرده است
حسب الحکم بخان فیروز جنگ باید نگاشت که چون عنبر بسیار است خلف الصدق خود را جمعیت شایسته
به آن طرف بفرستد رقعه سید سعد الله مکرر خطوط بما فرستاده و اظهار چیزهای بسیار نموده که سوانح نگار بندر
را تغیر باید کرد و خلف حکیم اشرف متوفی را خدمت وارثشان مقرر نموده باضافه یومیه قوت دل بخشید
سید باید نوشت که بعد ازین در مقدمات اهل خدمات که بفتوای آیه کریمه وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ
ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ الآیه در حقیقت ظالمند دخل ننموده باشد هر چند این طائفه بغیر ظالم نباشند
بنفس خود ظالمند در هر دو مستدعی بودن خود بجای موت فی الله نموده اند حق ست فی
هَذِهِ الْمَوْتِ تَحِيَّةٌ این نیازمند درگاه بی نیاز همیشه این آیه کریمه اللّٰهُمَّ فَاطِرَ السَّمٰوٰتِ
وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ ورد
دارد و در معنی یلقی قبل لقائه الانبیاء والاولیاء اجمعین بر زبان می آرد اگرچه فضلای
حضور برکات معنی گفته اند اما چنانچه باید تشفی نمیشود آن معرفت آگاه بتحقیق خود برنگارد والسلام رقعه
تیر رسیدن بیاقوت و بعد تحقیق نشانه شدن بدبخت کوکه محمد کام بخش خود آن فدوی را اعلام شده
باشد چون تنبیه آن و جدا کردن پادشاهزاده نادان ضرور بود کرده ایم و بسر آن شیطان القرین آنچه
آوردنی بود آورده ایم وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا صحبت سفله
چو انگشت نماید نقصان + گرم سوزد بدن و سرد کند جامه سیاه + بشومی صحبتی او پادشاهزاده هم
گرامی چند چیله گر خیمه اش به تیاقداری باید نشاند و از حال او خبر باید داد رقعه خان جهان بهادر
بایستی اول مثل کهنه عاملان درین مهم سعی پیش گرفت هر گاه از حضور تاکید شد باید شد حوادث
که تلافی مافات نماید ننوشت این همه خرابی بی اخلاصی ست چون نباشد که بدتر ازین عمل نشست

علی و یک نیست اِنَّ الْمُنَافِقِیْنَ فِی الدَّرْکِ الْاَسْفَلِ مِنَ النَّار چیزی برای تسلی و دلجویی

و ایمائی ازین مقوله هم کرده تا چشم وا شود و تنبه پیدا کرده اگرچه ممکن نیست که دشمن باطن قوی است

اَعْدٰی عَدُوِّکَ نَفْسُکَ الَّتِیْ بَیْنَ جَنْبَیْکَ که بطور خود میگذارد که این کس گوش حق حقیقت

دارد الهی از سینهٔ نفس بر آن و ما را در تبعیت او میسر ان تحظم مهربانی دید و آن لطف محبت + آنکه

کردی کمر بان ابا حسبت + هم دعا از تو اجابت هم ز تو + ایمنی از تو مهابت هم ز تو + رقعه

امیر الامرا در گذشت از مردم قدیم همین یک کس مانده بود اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ مطالبه

هم دارد بدیوان بیوتات آن صوبه برای ضبط اموال باید نوشت که به تقیید تمام به ضبط آرند و از مردم

او بزور و کرفتگی هر قسم که میسر آید مبلغهای پادشاهی بگیرند و دیوان مرحوم را فهمیده میگویند بشرطیکه حقوقی

رعایتها کرده خواهد شد و حقیقت پسران مغفور بعرض باید رسانید دیگر هم درین باب گفته ایم اما بکمان

رعایت قبیله داری او نوبت ثانی آن فدوی باین امر مامور کردیده یقین که بروتیه مرضیه خود پرستی در

ظاهر خواهد کرد اما ان اسد خان هم برای این کار عرضیت متعین باید کرد و مراتب بعرض رسانید که اضافه

داده شود و یک رعایت دیگر هم بخاطر هست نسبت باو بعمل می آید رقعه این کار به یوسف خان مهر

شد مجوز آن مخلص هم خود [illegible] سپاهی ست حقیقت عملداری او معلوم نیست بران فدوی هر چه منکشف

باشد عرض باید برای دیوانی بر نا هو رشخصی دیانت دار مطلوب ست اَلَا هُمْ فَاَلَا هُمْ رقعه مکرم خان

درچه کار ست با وجود اشتیاق زیارت حرمین الشریفین توقف از چه راه اولی ترازین حقیقت

بیت حج رب البیت مردانه بود + حج زیارت کردن خانه بود + اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا خَیْرًا

رقعه فرستاده فرزند زاده بهادر باید کرفت اما پیشتر وکیل ایشان را گفت که بدون عرض

نه فرستاده باشد والسلام رقعه مرشد قلیخان ضابطی ست و خالی از ذهن هم نیست این کار اگر

باو گفته شود شاید که بهتر از دیگران سرانجام نماید از طرف خود به پرسد متقدمه که نصیل علی خان گذشت

ان قدیم الخدمت شنیده باشد فوجی برای تنبیه قزلباشان او باش تعین باید کرد خان بهادر رسید

چه طور ست این عاصی میخواهد که مرتکب هیچ گناه و معصیتی خاصه ظلمی نشود اما ازانجا که تلک بی تابا

میماند و ریاست بی سیاست است نمی آید یعنی جا با احکام موافق آن وقت بغلبه نفس بی اختیار

صادر میشود از علما مسئله پرسید الحمد لله که نیت خود بخیر است شاید که گفته اند انما الاعمال بالنیات

حدیث صحیح است و بسر حد تواتر رسیده رقعه خواجه عبد الرحیم رحلت کرد سیادت قرشی بود و از علم دار

بهره تمام داشت روزی در حضور ایستاده بود و خنجر ولایتی در کمر داشت فرمودم آمد گفتم خیلی خوش طرح

در جواب عرض کرد که نام این چه از طرح است پرسیدم چه نسبت گفت ... فرمودیم ...

هم سه چهار همین طرح و نام طلبیده بسازند ... تا آنها طلب شوند این ...

سرکار اشرف باشد و رفته آداب بجا آورد احوال پسران او معروض دارد ... اسد خان

بگوید که او عرض نماید تا بقدر هر یک رعایت کرده شود رقعه خان جهان بهادر درگذشت انا لله

و انا الیه راجعون سبحان الله آدمی چه قدر غافل است و نفس تا کجا ...

دکن میخواست و بچه و نگوهی آرزوی آن میکرد آری کار نفس بدتر ازین است نظم کشتن این کار

عقل و هوش ... این شجره خواهش نیست عالمی را لقمه کرد و در کشید معده اش نعره زنان

هل من مزید دوزخ است این نفس و دوزخ اژدهاست کو بدریاها نگردد کم و کاست هفت

دریا را در آشامد هنوز کم نگردد سوزش این خلق سوز سنگها و کافران سنگدل اندر آیند اندر آن

خوار و خجل هم نگردد ساکن از چندین غذا تا ز حق آید مر او را این ندا سیر گشتی سیر گوید نی هنوز

اینت آتش اینت تابش اینت سوز تا قدم بنهد بر او حق از لامکان + آنگه او ساکن شود از کن فکان + چونکه جزو

دوزخ است این نفس ما + طبع کل دارد همیشه جزوها + این قدم حق را بود کو را کشد + غیر حق خود کی کمان او را

کشد + قوتی خواهم ز حق دریا شکاف تا بسوزن بر کنم این کوه قاف الله تعالی توفیق کرامت

کناد و ازین تیره روزی رهائی بخشد بحرمت محمد و آل محمد علیهم الصلوة و السلام رقعه مکتوبی که

نصرت جنگ به آن مزاج دان فرستاده بود و بمطالعه در آمد برای داود خان نوشته است

اظهار خدمتگذاری خود نموده در جواب چیزی باید نوشت و تا فتح قلعه امیدوار داشت بعد از آن

شاید که بعضی ازین ملتمسات قبول هم شود درمیان خود امکان ندارد دیگر برای مصالح قلعه گیری

بزبردست خان حکم رساند که هرچه ضروری باشد بگیرند و قلعه‌داران آن طرف نیز بکار دکه
آلات توپخانه از جزا و را ... و گوله و باروت بیشکر خان نصرت جنگ برسانند الحکم لله
الواحد القهار رقعه فضل الله ما یشاء رقعه از عریضه سپهدار خان واضح شد که بی بها ... اسد
اخبار بسد علی الکه هزاری ذات هزار سوار تا بنیان اضافه باید داد و خلعت و شمشیر و اسپ و فیل
ارسال کرده برای همراهیان هم اضافه تجویز نموده او را از این گروه مسرور ساخت و وکیل را هم اگر
رعایت ضرور باشد باید کرد نعم المولی و نعم الوکیل رقعه پنج زنجیر فیل برای فرزند زاده بهادر
برآورده ایم دو زنجیر از آن میان خوش کرده حواله وکیل ایشان نماید و اسپ و خلعت خاصه و خنجر مرصع
با علاقه هم عنایت شده از جواهرخان خبر بگیرد رقعه سوانح نگار وزبردست خان در باب سید کبیر
چیزها نوشته اند اصلی ندارد او خود را در اصحاب ... میکشد از عنایت اسد خان هر سه از صالح خان
صوبه داری اکبرآباد خوب سرانجام شده است کوپال سنگه را هم در باب اعانت او باید نوشت
و خان مذکور تسلی نامه ... ساخت شمع چنار تا کجا عیب مفلسی پوشد رقعه ... ستم خان
مرحوم گذشت از غفلت همین مردم است رو تابید و دل پشت کرد آنها چوب بی توجهی باید شکست
همچو آدم شدن و خبردار بکجا بهم میرسد اسپان اجنان فربه کرده اصطبل را بخوبی رونق داده بود
که گفتن است نمی آید اللهم اغفره وارحمه وانت خیر الراحمین سیف خان
در باب تنخواه ... متصدیان تاکید بنویسید مساعده هم مرحمت شد محل انتظار نماند الاکهم فالاکهم
رقعه همین پور خلافت برای اضافه سپهر چاره ... نوشته اند ظاهر انواران رفیع القدر زیاده
برابر باید کرد و افزونی ذات خرد بر بزرگ صورت نمی بندد بپاس خاطر ایشان بطور دیگر رعایت
می توان کرد میان رضوی خان و بنده صحبت برار نیست هذان خصمان اختصموا فی ربهم
الآیه تهدیدی بیند و باید نوشت رقعه روح الله خان بآن وضع زرها داد اگر و این مسرف
مال را میخواهد با این روش زر جرمانه منضم کنند غلط گشت زر از جاگیر وقتی میگیرند که منصبدار را در حضور
استعداد ادای آن نباشد وکیل را نشانده همین وقت مبلغ پادشاهی بگیرد و اشرفیهای ...

این پاپی سلام باقی نکند اعلی حضرت طلب [illegible] برای زر جرمانه تقید بسیار میکردند و فوجداران و چیلیهای شهر
و شدید تعیین نموده زرها را به معرض وصول در می آوردند یاد داریم که روزی از جعفرخان در ایامیکه
بمنصب وزارت سرافرازی داشت در غسلخانه نشانده اشرفیها گرفته بودند خان مذکور از داروغه
غسلخانه که تحصیل زرهای جرمانه هم بادو تعلق داشت رنجیده و آزرده واضطرار او که بسبب آنحضرت برادر مهربان
نمودند که بعد برخاستن ایشان باهم صفا دادند و آن داروغه را از خان مذکور دو ساله بدهانید رقعه
پیشکار صدر الصدور مستحقین را اگر بحضور می آرد مگر غرضی در میان دارد منع کنند که دیگر چنین نکرده باشد
رقعه امروز تربیت خان برای دو سه گشکباشی که درین یورش تردد کرده بودند عرض نمود که دو سه پیچ
مرصع عنایت شود بخان مذکور باید گفت با آنکه عمری در خانه زادی بسر برده و در حضور تربیت یافته این قدر
نسیده اند که این جماعت درین عرصه نیستند که چنین عنایت درباره ایشان بظهور رسد جغه مرصع برای
خاطر او دو لکی کار پادشاهی مرحمت شد جواهرخان خواهد رسانید منه الامداد والتایید اما آئین در حق
گشکباشیان چنین عرض خواهد کرد و اگر از کسی کار پادشاهی دست بسته بظهور خواهد رسید و خدمت نمایان
به تقید تمام خواهد نمود به انعام خلعت و نقد و در صورت سقط شدن اسپ سرکار از سرکار و الا اعطای اسپ
سرافراز و دلخوش کرده خواهد شد رقعه تربیت خان هنوز محتاج تربیت است زیرکه برای احشام قلعجات
گرفته است از خارج بسمع رسیده که از روی حساب کسی نداده سوانح نگاران که رجوع میکنند او را نمود
همین مقرر نموده شده این جماعت با غراض نفسانی کارهای عمده پادشاهی برهم میکنند و روی خود سیاه
نموده در تحریر اخبار بحال سیمانید قلعهای مستحکم بستن مقتدان بزرگ و نگاهداشتن چاپوسی خان از چه راه است
اگر از اول خبر شود هرگز تا اینجا نرسد بعد عزل جاگیر آن برآورده به برهان اسعدخان که از بی جاگیری
نالش دارد باید داد و ظاهرا از شکست بخان مذکور حسب الحکم به تشدید باید نوشت که این صورت ها را
بوقوع آمد و بچه رو ملال کار مد نظر نداشت طلب احشام هم که نخواهد رسید و غله در قلعجات نخواهد بود و فردا
بران نامردان غالب خواهند آمد آن وقت شما کجا خواهید بود فاما چنان اگر طلب کرده شکر کرم کار
مانند غنیمت است میدانیم که بی این خیال چه امکان دارد جهت غرض خویش کارهای کلی [illegible]

کرفی الحقیقت کار خداست بر هم نمودن و بندگی و درون مردم جا به جا پامال کردن که در ضمن آن تقویت
کفار خسران مال است آیین کدام مومن نمک حلال است بهر حال قحص الوصول طلب از تمامی احشام
گرفته بفرستد و در صورت خلاف آن سزای خائنان و معاونان بی دینان بر خود لازم دانسته
ان الله لا یهدی کید الخائنین رقعه امین دست بدستی مجوز عنایت اسد خان که از
حضور مقرر شده رفته بود چه کرده ع هر چیز که در کان نمک رفت نمک شد و قوت مقاومت هم نموده
چه کند ناچار است اما اگر چنین بود چرا بر خاسته نیامد اگر نخواه منید او نیامدن خود مینداد باز [illegible] از طرف
خود تاکیدی بنویسد رقعه مهابت خان حیدرآبادی ظاهرا در لاهور در گذشت و غیر از [illegible] که
بحضور بفرستد رحلت کرده و ورثه دیگر ندارد بدیوان بیوتات آنجا بنگارد که اموال و هوشیاری و دیانت
تمام ضبط نمایند که بیت المال حق عباد است خلیفه امین و نوکران گماشتهای خلیفه اند چرا به
دیگران را دران نصیب چه حساب رقعه مرحمت خان امروز لباس فاخره پوشیده بحضور آمده بود و دامن
جامه آنقدر دراز داشت که پا بنظر نمی آمد به مرحمت خان فرمودیم که دو گره از دامن آن کوته [illegible] کرده
فدوی باو بگوید که دامن بدستوری که در حضور مقرر است همان قدر داشته باشد والا قدم در غسلخانه نگذارد
مردرا باید که الفت باللباس ساده پرکار داشته باشد زینت و تکلف خاصه زنانست و بهانهای بید حرفها
دیگر هم مناسب این مقام بطریق موعظت بگوش او باید خواند رقعه ما که پان نمیخوریم این کارخانه هم رنگی
دیگر گرفت و آبدارخانه هم آب و تاب نیست هوشیاری و خبررسی دارد و عنها آنست که همه وقت همه جا
کارخانجات عهده خود بطور ک آراسته دارند تا وقت کار مجرای آنها ظاهر شود و نفاست مزاج پاکیزگی
طبع آنها بر پا بوید اگر وده همه مردم بینندگان شان دولت خداداد ما معلوم کنند و رونق و شکوه او متغ
نموده ناتوان بیان پست کردند بیهاتت بیهات دعوی فقر و این همه مباهات حقانی حساب و
ناصواب مرب الارباب عاقل خان جواب حسب الحکم که در باب بنا نمودن قلعه دار الخلافه بمهابت خان
صادر شده خوب نوشته نوکر همچو باید الشکر لله والمنه رقعه فدوی درگاه وزارت خان
عبدالرحمن در گذشت برای دیوانی مال واچند اسم نوشته بفرستد که خدمت کرده باشد کهنا [illegible]

سعد الله خانی در احیانی که رتق مهمات دیوانی بود می‌گفت که کار سرکار والا بکسی باید فرمود که
جوهر کاردانی و دماغ معامله آرائی داشته باشد نه قلیل غرض **رقعه** آنفدوی مدار المهام
... فرزند عالیجاه قلمی نماید که از نوشته نیکنام خان بعرض رسید که شما هر سه پسر دیوان قدیم
خود را برادر دیده فهم و ذکای رسا دارید مختارید حالا با فضائل خان و میر هادی مزه نماند عنایت الله خان
را واسطة المطالب ایشان کردیم بیاد داشته باشند که کوکلتاش خان در حین نظامت دکن و
روح الله خان هنگام صوبه داری حیدرآباد مصدر بعضی اداهای نامناسب شده بودند مصلحت چند
معاف داشتیم و آخر نظر بر قدم خدمت با آنها در ساختیم از زبان اعلی حضرت شنیده ایم که عرش آشیانی
اکبر پادشاه روزی سفر مودند که تو در تل برای تقیر و تغیر امور ملک و مال شعور تند دارد اما غرور رسش
خوش نمی آید ابوالفضل با او بد بود شکایت گونه آغاز کرد جواب یافت که نواخته را نمی توان راند
لهذا با آدم کارچار ناچار باید ساخت **بیت** خدای است مسلم بزرگی و الطاف + که جرم بیند
و نان برقرار می دارد **رقعه** خان فیروز جنگ کار خود را ناتمام گذاشت با وجودیکه فرزند زاده از
برهانپور آمده به پیشش رفته روانه بیدار شده و لفظ سپه سالار که می نویسد از نوشته وکیل معلوم شده یا
خبر غلط ست درین باده نه فرمان رفته و نه گفته ایم بباید که منصب سپه سالاری از کجا پیدا کرد **رقعه**
محمد باقر داروغه کچهری دیوانی درگذشت و سنگار خان از زبان مردم عوام رسیده روزی در سوار
شنیدیم که این را به نسبت او مردم چه قدر بد میگفتند نگر گفتیم که او از شرارت یا این از صدارت باید
سود نکرد جزای اعمال حق سبحانه خود بهتر میداند که بر سر آن رفته چه گذشت و بر سر این رفتنی چه خواهد
نفس اماره نمی گذارد که آدمی عمل صالح بکند و زاد عقبی بردارد و گرنه همه میدانند که ظلم کردن بد است
و پیش آوردن ظلمه بدتر از آن گرسنه را خدمت دادن عز یار اکشتن **بیت** دیده و دانسته از عهده بار برآ
آخر است که در شکست برآمدن مشکل چه جای یقین داشتن جاگیر باید داد اما خدمت نباید داد ع
داد و داد از دست غفلت داد و داد + غلام محی الدین نامی در لشکر عالیجاه دکانی چیده بد بر دستی هم
گردیده برآوردنش ضرورست **بیت** این نه مردانند اینها صورتند + بسته نانند مرده شهوتند

جهلای مفسدان اهل تجمل و اقوال باطل در آنها بیان کو و اسلحه بکار رقعه عالیجاه تتمه طلب که در سرکار والا

دارند التماس تنخواه پرگنات وغیره کرده اند باید نوشت یا وکیل گفت که تتمه طلب ایشان اگر خواهد ماند چه

مضایقه در حساب مطالبه و نقدی و قیمت جواهر و غیر آن محسوب خواهد شد سوای سودای که سیت

اعلی حضرت زیاده بر چهارم حصه از جاگیر پادشاهزاده ها و امرا موقوف میداشتند در عصر ما همه ضابطها

بی ضابطه شد بعضی اوقات جمدة الملک بجای خود میگفتند که ما بکار سیر و نجات کاهی مامور نشده ایم

اگر کاهی اتفاق خواهد افتاد مردم ترکیب محنت و گرد و ما را خواهند دید و ایمعنی زبانی هرکاره ها بالمشافه

بعرض والا رسیده بود در ینولا که از عرایض شهیان معروض شد که علیم الدین برد و ذوالفقار خان بحضور ...

آورده رسید نمیگذارد و عرصه بر خان مذکور تنگ و کمک طلب است حکم و الا بنام جمدة الملک عز اصدار

یافت که کمک بهر خود را زود رساند چون در رسیدن او اهمال واقع شد شقه بخط انور صادر گشت که ایشان

خود را عاشق پیر میگفتند حالا که عرصه تنگ است در زود شتافتن بتساهل چرا بدعی شدن دیگر و در دعوی

صادق بر آمدن دیگر است ع دیگر بحو و منازکه ترکی تمام شد رقعه فدوی قدیم الخدمت با آنکه عمری

در حضور تربیت یافته و خدمت کرده و گمان ضابطه دانی و شر الف انسانی در حق او بیشتر است با وجود

این همه ایابت مفسدان پادشاهی روا میدارد و قول سعدی یاد نمی آرد بیت من و تو هر دو

خواجه تاشانیم بندهٔ بارگاه سلطانیم عجب عجب از مقولات سعد الله خان است که الف بصورت

قلم و نون بشکل دوات و دیوان که بصفات ملکی آراسته باشد و بوسیلت قلم و دوات پیش نهاده یا

حیوانی یا تصویری از نقش عقل و هوش ساده بعد از این احتیاط لازم داند و باعتقاد خود نوکر درگاه

والا را نیز بهم چشم خود شمارد و امتیازی که می باید مرعایت آن نامرعی ندارد رقعه فرزندزاده

محمد عظیم امروز عرض کرده اند که پرگنه لشکرپور در جاگیر شاه عالیجاه مقرر است شود از شیاب باید پرسید

که این خیرخواهی بچه امید در خاطر گذشته اگر شاه ایمای این مطلب بآن فرزندزاده کرده اند چه مضایقه

والا از این خیالات درگذرند که اخلاص دلی نمی افزاید بل افزایش غرور و پندار را شاید کفی بالله

وکیلا و انا ادعو ان یرحم کلهم و یدخلهم ظلا ظلیلا رقعه خبر مرگ مخلص خان شنیده باشید

از شرائف انسانی جوهر خداوانی و رتبه والای از خط برسید آنچه رضی الله عنه این دارد که ارشاد

بسیار دارد و فوائدش پایدار دل ما و چشم ما بکوشش شکایت گونه پیش ما گفته بود که این مرد کسی بهتر

از خود نمیداند جواب دادیم که بهتر از خود کسی را می باید **رقعات** بنام غازی الدین خان بهادر فیروز

خان فیروز جنگ یکرنگ من میخواستیم برای عیادت آن دولت خواه خود بیائیم اما چه رود کدام

نظر مشاهده نمائیم لهذا اسباب خان را نیابة فرستادیم تا بچشم ما ببیند و اظهار ما فی الضمیر کند از میوهای

نو رس آنچه اینجا بهم رسید انگور است اما اطبای یونانی برای آن عمده مخلصان مزاجدان مضر میگویند لهذا خود

هم ناگوار کردیم انشاء الله تقدس بعد صحت کامل و شفای عاجل یکجا میخوریم **بیت** یا رب این آرزوی

من چه خوش است + تو بدین آرزو مرا برسان + **رقعه** خان فیروز جنگ یکرنگ من لتفرق

فوج لاعلاجی است فدوی زاده را زود بحضور کرامت گنجور بفرستد که بانعامات و اکرامات ممتاز

یافته باز پیش آن دولت خواه خود برسد **بیت** هان مشو نومید چون واقف نه ای از سر غیب

باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور + انچه دل از فکر آن میسوخت تخم انجیر بود + آخر از بی مهری گردون

به آنهم ساختیم **رقعه** خان فیروز جنگ یکرنگ من الحمد شد دوری قلبی نیست **بیت** گر دور

دنیا می طلبیت + در پیش منی و بی منی در منی + از احوال شما روزی اکثر اطلاع میداده باشد تا که

مواصلت صوری دست دهد خانه زاد عنایت الله خان را اندیده ایم جائی وخالیست ع شاخ گل هر جا که روید

هم گلست **رقعه** بنام ذو الفقار خان بهادر نصرت جنگ بی تو ورنگ من در اول این ملک

در قلمرو فرمان و بان دلی بود و بر عنان مستغلات از تصرف اینها برآورده ایشان را منهمک و مستهلک ملذات

نفسانی و مستغرق امور دنیای دنی دیده فرصت از دست نداده بخت و چتر برای خود ساختند هر چه کرده بودند

مکافات آن از پیشگاه منتقم حقیقی یافتند یعنی همان بی وفائی و نمک حرامی که با ولی نعمتان نموده بودند

از نوکران خود دیدند سیواو غیره باغیان اینها سالوک **بیت** و اکنون که دولت

دولت و ملک سپرده دست من **رقعه** ولایت از دست این کافر بی خواجه دشمن

و تغافل در امر ممکن الحصول بی مانع ظاهری چون باشیم میخواندیم

رقعه خان نصرت جنگ برای دلیپ و غیره متعینان خود را سوای ملتفت خان
پیش پادشاهزاده عالیجاه بگذارد که آنجا هم کار بسیار است و دست آنها اگر کوتاه باشد و در کار خللی نشود فبها که
بعضی ها بارهای بی حساب یک کمان تیری اندازند و نمی فهمند که خود را نشانه تیر وبال آخرت بسیار می
کنند بیت گندم از گندم بروید جو ز جو + از مکافات عمل غافل مشو بیت صبا بلطف بگو آن
غزال رعنا را + که سر بکوه و بیابان تو داده ما را + العاقبة بالعافیة رقعه نصرت جنگ
بی رنج و رنگ من چون گرفتن دکن که اهم بود تمام همت مصروف همین کار شد الحمد لله صورت
یافت اما خرجی که درین سفر خیریت اثر شده و میشود مدار آن بر خزانه هندوستان است مبلغهای کلی
طلب جلیلداران شده و میشود در کرناتک و فیلهای قدیم عظیم بسیار شنیده می آید زمیندار بیجاپور که
بی اصلیت بتغلب متصرف است و بزور پیش نمی آید سوای جهتی ست تلکش [illegible] هر چندان استحکام ده هزار و حاکم
بگفته سیدی مسعود خان متوفی هفتاد و هشتاد لک هون خراج تصرف او باشد حقیقت ملک و
مدبر نزاع از دو از بایست خود که داؤد خان باشد استفسار نماید چه العجائب و لغافل رقعه
خان نصرت جنگ من ارباب کار تیار حال مردم مستدعین کم میکنند زیرا که از سپاه [illegible] اینها
از اول تا آخر نمی آید و سفاکان در گرفتن و دادن باک ندارند یعنی آب از دریا بخشیدن کل نمیخواهد
خلاف امر بیت دشوار نمیدانم روز بخرابه من چه خواهد گذشت و بعد ازین بر سر بندهای خدا چه مصیبت
خواهد شد بیت فکر شب تلخ دارد جمعه اطفال را + عشرت امروز بی اندیشه فردا خوش است
بهر حال ارباب کار ذو الاعتبار را در همه حال هراسان و ترسان باید بود و هر لحظه الحفیظ و الامان
باید گفت رقعات بنام میرزا صدر الدین محمد خان صفوی بخشی دوم میرزا بخشی اخلاص
کیش بحالی منصب دو صد و پنجاهی سرافراز شدن در دیوان تسلیمات بکناند رقعه میرزا بخشی
محمد ابراهیم خجالت شد منصب هزاری دو صد و پانصد سوار و خطاب میرزا [illegible]
ده هزار روپیه بعرض [illegible] سرمایه عز و افتخار اند و حسب الحکم شعر این عطایا باد بر بنگار و [illegible]
الصلح فاتحة علی الله رقعه بنام عاقل خان قلعه دار صوبه دار الخلافه شاه جهان آباد

عرضداشت آن قدیم الخدمت از نظر گذشت از اراده گوشه گزینی و استعفای منصب نوشته بود هرگاه
گوشه خاطر اقدس را که منظور نظر خاص می پرورده لطفهاست با وجود [illegible] ماشیم دیگر [illegible]
در صورت مبالغه البته منظور داشته التماس آن قدیم الخدمت را درجه پذیرائی خواهد [illegible] روپیه
دوازده هزار سالانه [illegible] مقرر خواهد گشت قطعه بنام حمید الدین خان بهادر حمید [illegible] حرف چند در دست شاه عالیجاه
عرض نموده سه کس دشمن جانی مثل حمید الدین خان و امیرخان و منعم خان گفتیم امیرخان [illegible]
دشمن نیست و خان حمید هم شاید نباشد و احوال منعم خان بدین ظلوم جهول [illegible] خود
خود چرا غافل باید [illegible] صورت خود همانست که المؤمن [illegible] من شر النفل [illegible]
من حبل الورید های های افسوس افسوس [illegible] که از دست و [illegible] از دل [illegible]
[illegible] اگر مناسب داند بعالیجاه بسپاریم و اگر [illegible] باشد [illegible]
دهیم تا در امانت این [illegible] بخاطر رسد بر نگارد یا عرض نماید رقعه بنام عنایت الله خان
[illegible] برای عیال خود گفتیم فقیر را [illegible]
دل بریده و گریبان دریده میباید مردم فقیر فقیر میگویند [illegible] فقیر [illegible]
جهان [illegible] این صورت پرستانش [illegible] از تقلید [illegible] الله [illegible]
من نوم الغافلین آمین آمین آمین رقعه هدایت کیش [illegible] اخلاص اندیش [illegible]
خیلی [illegible] حالا ولیکن در حضور چنین و نارسائی مزاج [illegible] در آنجا با عالیجاه
چنان فهمانید باید گفت قطعه [illegible] زمانه [illegible] ساختن [illegible]
[illegible] ساختن خدا [illegible] و السلام علی اهل [illegible]
سلوک [illegible] این کودکان بادشاهزاده [illegible] باشد [illegible]
این [illegible] حکم کردیم [illegible] اجازت دستگیر کردن داده [illegible] معلوم [illegible]
[illegible] رسانید [illegible] پادشاهان [illegible] عرض خواهند کرد [illegible]
[illegible] باقی انشاء الله تعالی [illegible] بنام فرزند عالیجاه نوشته

زود بیار علی بیگ [illegible] باب ویران کارخانه کوڑا برعایت خویش فصل اجمل تغیر نشد شکسته آسیا

تواتر فریاد بلند کنند و سر بر [illegible] سبز شند و بگویند ع اگر توهمی نذهی داور روز داوری هست + آخر الدوا الکی

این که از جاگیر ایشان تغیر خواهد شد و عوض نخواهند یافت زمین سخت آسمان دور دیوان امیان

حسب جاگیر و رعایا عمال این گفته اند دیوانی کردن آسان و امین بودن مشکل در بعضی محالات حصه بیا

شما زور ظالمانست آدم خداترس و آباد انگار چیده فهمیده میزان نکار سنجیده زود تعین نمایند که از زور جرا

بری الذمه باد و شما شوهم عاملان خویش و براد دیوانی و واقعه نگاران ابنای جنس این فوجدار رسانند

رقعه به هدایت الله زرین قلم بگوید که این رباعی در باب جنگیکه با پادشاهزاده کام بخش مرحمت شود

بخط خود بنویسد رباعی آتش بدو دست خویش در خرمن خویش + من خود زده ام چه نالم از دشمن خویش

کس دشمن من نیست منم دشمن خویش + ای وای من و دست من و دامن خویش + رقعه میر جلال الدین

که از شاه عالیجاه جدا شده ظاهرا همشیره زاده همت خانست که بخشی بود و سیدزاده کریم النسب و صحیح النسب

ست چرا بر آورد از وکیل [illegible] رقعه نوشته معتمد خان وحی نیست که خواه نخواه بران عمل توان کرد

بند و بست این چیزها میرود بهر حال چون او خود بخود بیزار است و مستعفی شده بنویسد که بدیوانی اکبر آباد

آمده خبر دار باشد رقعه اسد خان و پسرش بحضور نوشته اند که پادشاهزاده به حمایت راناهای حربی

کمر بسته اند و میخواهند که بقلعه در آیند چنانچه یکروز بهمین اراده سوار شده تا پای قلعه رفتند اما زسید فیروز

از خبرداری بندهای پادشاهی نتوانست از قلعه بر آمد و ایشان زا برد تا خبر در فتح قلعه بهمین سبب

حسب الحکم در باب محافظت پادشاهزاده و مفتوح ساختن قلعه به آنها باید نوشت مکرر بقلم آورده

حواله یار علی بیگ شود که هلاک نفرستاد شود که شکل پادشاهزاده مرحوم و مغفور به مخالفت پیوند و کار

پادشاهی برهم شود بیت حقوق خدمت صد ساله لعب اطفال ست بکشور یکه برد کودکان خداوندی

شریف که معظم در هند و هستیان دولت بسیار شنیده هر سال برای طلب نفع خود ایلچی با هر سیادت مسلطها

بسیفر تسلیم برای تقفقس [illegible] نیست و فکر ها باید نمود که بان جماعت برسد و وستایش مشتاف چون بیران

بود گران عمده و مالداران [illegible] بندر رسانیده [illegible] از طرف خود بنویسد که اگر نظری معرفت نباشد بانجام

الی استحقاق حرمین شریفین سالم تواند رسید بوساطت آنها ارسال داشته آید خواهی نخواهی مشهور در
اظهار و شهرت نذر سرکار روا الا بهم نیست مطلب بخوشنودی ارواح مطهر حضرات رحمت [illegible] سبب او
صلی الله علیه وآله واصحابه و در صورتیکه این هم متعذر باشد چرا مستحقان این ملک [illegible] رسانید که در همه مقامات
جلوه او سبحانه ظاهر است نحن اقرب الیه من حبل الورید رقعه بنام اسد خان به همین بود
خلافت محمد معظم بهادر بنویسید ملکه عرضداشت کنند که تجویز خدمت فوجداری جلال آباد بشیخ کریم الله بسیار
بجا شد پدرش سپاهی بود و هم متصدی از احوالش مفصل اطلاع ندارم منصب و جمعیت بر نگارند از خارج بعرض
رسید که وکیل منصبداری که در صوبه کشمیر جاگیردار د بنابر قضیه محصول جاگیر که از عامل کشمیر وطن میخواهد در کچهری کوتوالی
از مدتی رجوع است و او برعایت هم وطنی حق آن منصبدار را از آن کشمیری نمی پرسید باید در خصومت جهلا که
عذر جهالت و بی علمی کنند شاید که اکرم الاکرمین کرم کند اما عالمان که اینچه خدمت مکرر با و از بلند گفته ایم
و باز میگوییم که ما را در احقاق حق و رفع تعدی سعدی رود و بدگی هیچ یکی از فرزندان نیست تا بدیگری چه رسد
هیچ مرجع بهادر امیر که [illegible] عجز از حضور مبارک گشته شده و بهمان اکتفا کنند و از خود نسازند رقعه بفرزند
عزیز بهادر بنویسید که دنیا رفت و آخرت آمدنی شد جز نیکی یادگار نخواهد ماند و بکار نخواهد آمد و همراه به خاک گور
خواهد رفت همین امور خیر که عبارت از باقیات صالحات است امروز خود را فردای فکر کار باید داشت
عاقل آنست که وقت حال را که بین الماضی و الاستقبال است غنیمت داند و امور خیر و صالح انچه تواند فعل
آرد و حال را رفته و آینده را شده پندارد زیرا که حال را روی در رفتن است و آینده را روی در آمدن طبیب
سعدی آمده و زینده مرد و هر چه میگوید خود میکند کوشش دارد رقعه فدوی با اخلاص را که بدریه او فرستاده ایم
جهت تنبیه پدر و پسر اعتبار او را افزود و هم ظاهر بر نخوت و پندار را افزود و قدر خود را کم کرد و استغفر الله
لازم آنست که از لوازم اعتذار و استغفار بر خود واجب شمرده بدریه حضرت شنک برود و عذرها بخواهد
و جو را از سر و پیش دستان پدرش انکار رود و الغفلت کار بخود فراموش نسازد شعر هیچ دانی که شیر مردی چیست
شعر در زمانه دانی کیست آنکه با دشمنان تواند ساخت آنکه با دوستان تواند زیست رقعه بفرزند
[illegible] جاه عرضداشت کنند ایشان که استشفاع تقصیر اعتبار خان کرده اند احتمال قوی که سید سعد الله در [illegible]

نوشته باشند نویسید که بعد انقاد سیدای [illegible] درین مقام در مصراع دیم پکفنیه مطلب تیرس ز آه مظلومان که هنگام دعا کردن

اجابت از در حق بهر استقبال می آید بنام ابو القاسم خان که بخطاب ملتفت خان سرافراز شده بود

و بعد فوت امیر خان بامیر خان مخاطب شده داروغه خواصان آن حضرت گشته و خیلی در مزاج اقدس راه

داشت لطیفهای حسب حال و بموقع بعرض میرسانید صادر شد به محمد اعظم شاه باید نوشت که با فریفته حسن

دیانت جوهر شعور ایشانیم زاهده بابو انگه بیچاره تا چند بجال شاه در دمند خواهد ماند بیا و شما حقی دارد و الطاف خوب

ناخوشنودی خالی ست اینها نند که فضل بیشمار حضرت آفریدگار آمرزگار چه قدر عفو جرایم بیشمار عاصیان میکردار میفرماید

برای خدا خاطر را کینه دیرینه و غبار پیشینه از سینه بردارند و آن ضعیفه را اگر غیر شما دیگری دارد مشمول عواطف کرده نشد

تو اسهایش آنچه کردند در سزای آن و زر بدیدند دنیا گذشتنی و گذاشتنی ست لهذا با همه کس ساختنی ع ناکرده گناه در

جهان کیست بگو مع کلمه غریب از زبان میان عبد اللطیف قدس سره الشریف یاد دارم که خدا نا ترس را در

مزاج راه دادن هیچ ذی حوصله را از در راندن بدترین گناهانست تحقیقی بیان این عاصی پر معاصی اثری بخشاد دنیا

برین چه باید نوشت که نباید نوشت رقعه حسب الحکم آنکه سرافراز خان عبد الصمد کامرای سلام جمدة الملک

مدار المهام بیاید ایشان اگر سوار اسپ باشند بعد سلام دست بر سر گذاشته عقب ایشان بروند و اگر بر پالکی سوار

باشد بعد سلام مختار ست و اگر بر فیل باشد برابر راه بروند و اگر متکلم شوند جواب بدهند و الا و راه کلام نبود و دیگر از ین

از اسپ فرود آمده سلام کنند ایشان را و ایشان رو بروند و دیگر از ینها لکب نقل شقه شاه عالیجاه که با فضل خان صادر گردیده بود

سید کمال خان در گذشت بوکیل باید نوشت که بعرض ساند احوال معینان این صوبه از حضرت پنهان نیست

عنایت الله خان حسن عمل سلیم میکند از حضور پر نور سر کرا لائق این کار دانند مقرر نمایند کشمیری در ین صوبه

که با مقرر کنیم عنایت الله خان راضی شود اضافه این افغان البته کل کاغذی خواهد بود و حصول اشرفی نیست

پرگنه از جمع می افتد و رعایا ویران میکردند و با بین درجه بگوش نخورد که اگر [illegible] لک روپیه

لک روپیه بیارد منظور نیست تغیر تقیر در کارها خوف الهی و واهمه باز پرس پادشاهی شرط است دیوان را

نباید که خویش و اقربا را کار فرماید هر نقشی در لولی باشد بگر سر که اعتماد بدل و باشد بر جا که برای ظلم و اخذ جمع مال [illegible]

تمت

بعد از ستایش ایزد دانای قادر و لاهوت و نعت زبان دروای عالم ... آل و اصحاب ... سلی الله علیه و علیهم اجمعین ... السموات السبع والارضین ... روح افزای ... پادشاه ... بزرگان فوائد و نکات ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۳	۵	[illegible]	[illegible]	۱۳	۶	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱۳	[illegible]	[illegible]
۴	۲۰	[illegible]	[illegible]	۱۴	۱۱	[illegible]	[illegible]	۱۴	۱۵۱	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۲۱	[illegible]	[illegible]	۲۰	۵	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱۳	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۲۲	۱۰	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۹	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۳۶	۵	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱	[illegible]	[illegible]
۱	۱۵	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱۱	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱۴	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۶	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

27

ی